

# «بورژوازی لیبرال»؟!...

بیژن هیرمن پور

بهمن ۱۳۵۸ (ژانویه ۱۹۸۰)



<https://bijan.hirmanpour.net>

## فهرست مطالب

۳	پیش در آمد کوتاه
۴	۱ ماهیت دولت، جنبش خلقی و شیوه برخورد اپورتونیست ها
۷	۲ «سازمان پیکار برای...» فریب کار است!
۲۳	۳ واقعیت چیست؟

## از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطره رفیق کبیر علی اکبر جعفری یکی از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران تقدیم می‌شود.

مختصری از زندگی رفیق کبیر «علی اکبر جعفری»

رفیق علی اکبر جعفری یکی از پاک باخته‌ترین چریکهای فدائی خلق است که به دلیل دهها خصال عالی کمونیستی‌اش و توانائی‌های فراوانش در پیشبرد اهداف سازمان همواره به عنوان یکی از کمونیست‌های کبیر ایران شناخته خواهد شد.

او از خصال برجسته یک چریک فدائی همه را با هم داشت. برخورداری انقلابی رفیق با مسائل جنبش، عشق عمیقش به توده‌ها و رفقای سازمانیش، کینه بی‌پایانش به دشمن به همراه قابلیت‌های بیکرانیش از او عنصری ساخته بود که بی‌اغراق باید گفت وجودش ضامن رشد و اعتلای سازمان ما بود. نه فقط قابلیت او در تربیت رفقای جدید، نه فقط قدرت سازماندهی و نه فقط توانائی ایجاد و تهیه امکانات لازم برای سازمان، نه فقط شجاعت و خونسردی بی‌نظیرش در جریان عملیات نظامی و مواقع خطر بلکه اصولا او از انرژی انبوهی برخوردار بود که آمیخته با بینش انقلابیش، باعث رشد و گسترش سازمان و اعتلای جنبش کمونیستی ایران گردیده است.

باشد که کمونیست‌های ایران با درس‌گیری از زندگی پرافتخار این رفیق و با ادامه راه انقلابی چریکهای فدائی خلق یاد او را در تاریخ خلق‌های ایران زنده نگهدارند.

در اینجا ما از «نبرد خلق» شماره ششم، ارگان «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» قسمت هائی از زندگی این چریک فدائی کبیر را نقل می‌کنیم.

سال ۵۰، سال دشواری برای سازمان ما بود. بی‌تجربگی یک مسئله عمومی بود ولی کارهای عملی بی‌نهایت زیادی باید صورت می‌گرفتند. مأموریت‌های زیادی بودند که باید با موفقیت انجام می‌شدند تا امر سازمان به پیش رود. درچنان شرایطی رفیق علی اکبر جعفری به سازمان پیوست. او درابتدای ورودش اجباراً به مأموریتی خطرناک و مشکل اعزام شد. رفقای مسئول که این مأموریت را به او واگذار کرده بودند هرگز فکر نمی‌کردند که یک کادر بی‌تجربه بتواند بخوبی از عهده این کار برآید و اجرای مأموریت را نوعی ریسک اجباری تلقی می‌کردند ولی رفیق جعفری مأموریتش را به طور خلاف انتظاری دقیق و بی‌کم و کاست اجرا کرد و با موفقیت بازگشت. رفیق جعفری پس از بازگشت از مأموریت در یکی از شاخه‌های عملیاتی سازمان با مسئولیت حسن نروزی مشغول کار شد. رفیق جعفری در عملیات جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، عملیات بعدی سازمان، فعالانه شرکت جست و نقش‌های محوله را به بهترین وجهی ایفا نمود. رفیق جعفری از معدود رفقای بود که در جلسات انتقاد از خود پس از عملیات معمولاً انتقادی به او وارد نبود. دقت، وسواس و تعهد بی‌نظیر او ضامن مستحکمی در موفقیت‌های پیاپی او در اجرای درست مأموریت‌ها و مسئولیت‌هایش بودند.

رفیق جعفری بعدها در سال ۵۱ در موقعیتی قرار گرفت و به سطحی از رشد تشکیلاتی دست یافت که توانست مستقلاً شاخه‌ای تشکیل دهد. او در موضع جدیدش فعالانه وارد اقدام شد و تعداد زیادی از مبارزان تازه به سازمان پیوسته را با تعالیم و تجارب سازمان آشنا نمود و معیارها و مفاهیم تشکیلاتی را به آنها آموخت. او واحدهای با ارزشی را بوجود آورد که دستاوردهایشان در افزایش قدرت و امکانات سازمان

نقش تعیین کننده داشت. در این دوره او به خاطر نقش ارزنده‌اش در پیشبرد امور سازمان به عضویت مرکزیت سازمان برگزیده شد و از آن پس در نقش یکی از مسئولین اصلی سازمان به فعالیت‌های انقلابی خود ادامه می‌داد. در این دوران او به مثابه یک پراتیسین برجسته انقلابی درخشید و با اقدامات پیگیر و درخشان خود در رشد و تثبیت سازمان نقش بسزائی ایفا کرد.

رفیق جعفری در طول خدمات سازمانیش نمونه برجسته‌ای از خلاقیت انقلابی بود. قدرت ابتکار و تلاش‌های او در جهت خلق امکانات تازه برای مبارزه کم نظیر بود. رفیق عشقی عمیق نسبت به توده‌های تحت ستم میهنمان داشت. رفقا به یاد دارند که هنگامی که درد و رنج‌های بیکران توده‌ها را می‌دید چگونه منقبض می‌شد و نفرت عمیقی از ریشه‌های این نابسامانی‌ها و عوامل ایجاد کننده آن سراپای وجودش را فرا میگرفت.

رفیق جعفری از عشق عمیقی نسبت به وظیفه انقلابی و نسبت به رفقای هم‌رزمش برخوردار بود. تمام رفقائی که با او کار کرده‌اند بخاطر می‌آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیرویی به آنها میداد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت بود بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی‌پایان رفقا را به فعالیت‌ها و تلاش‌های پیگیر رهنمون شود.

رفیق جعفری در روزهای دشوار سازمان، در شرایطی که ما زیر ضربات پیاپی و سنگین دشمن قرار می‌گرفتیم با مغزی سرد و قلبی گرم و روحیه‌ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال می‌کرد و در جهت ترمیم ضایعات و بازسازی نیروها و امکانات سازمان تلاش می‌نمود. او در بدترین لحظات زندگی انقلابیش نیز مانند کوه پایدار بود و همچنان مسرور و سرفراز در راه بزرگی که سازمانش آغاز کرده بود نبرد می‌کرد.

حادثه‌ای ناشی از کار مداوم و پیگیرش شهادتش را بدنبال آورده است. رفیق جعفری، درحالی که برای انجام مأموریتی عازم مشهد بود بر اثر خستگی ناشی از کار مداومش لحظه‌ای در پشت فرمان اتومبیل به خواب رفت و همین باعث بروز تصادفی شدید شد که به شهادت رفیق منجر گردید.

امروز جای او در میان هم‌زمانش خالیست ولی دیر نیست روزی که دهها رفیقی که او پرورده است با الهام از صداقت، ایمان و خلاقیت و روحیه نیرومند او جای خالی او را پُر کنند و همچنان راه بزرگ او را تا پیروزی نهایی ادامه دهند.

پروسه انقلاب نوین ایران علیرغم تمام تلفاتی که می‌دهد همچنان در حال بالندگی و گسترش است و حتی ضرباتی سنگین و دردناک همچون شهادت رفیق کبیری چون علی اکبر جعفری مانعی جدی بر سر رشد آن ایجاد نخواهد کرد.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریکهای فدائی خلق ایران  
«به پیش به سوی بسیج توده‌ها»

## پیش در آمد کوتاه

بورژوازی لیبرال، این ترکیبی است که بسیاری از اپورتونیست‌ها از جمله اپورتونیست‌های غاصب نام سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در به اصطلاح تحلیل‌های خود بکار می‌گیرند.

این ترکیب امروزه ورد زبان آخوندها نیز هست. آنها نیز بر سر منابر و در حوزه کار تبلیغی خود از آن سود می‌جویند و این ارمغان اپورتونیست‌ها برای آنان است و در پی این همه، واژه مذکور بر سر زبان توده نیز افتاده است.

وقتی بفهمیم که اپوتونیست‌ها این ترکیب را برای پنهان کردن حقایق اختراع کرده‌اند، آن وقت می‌توانیم به درستی نقش آنها را در فریب توده‌های مردم درک کنیم و ببینیم که چگونه آنها در این امر همدست و همکار قدرت‌مداران مرتجع و ضدخلقی کنونی شده‌اند.

اپورتونیست‌ها می‌کوشند تا با استفاده از این واژگان لبه تیز مبارزه ضدامپریالیستی و طبقاتی موجود در جامعه ما را گند سازند تا به خیال خود بتوانند بتدریج کنترل آن را بدست آورند. این واژگان نمودار بسیار ارزنده‌ای از ایدئولوژی رفرمیستی آنهاست که درعین حال تمایلات تسلیم طلبانه، پاسیفیستی و رفرمیستی آنها را نشان می‌دهد.

طبق این تئوری پوچ و مُهمل که هیچگونه رابطه‌ای با واقعیت ندارد، حاکمیت کنونی به دو پاره کاملاً متفاوت تقسیم میشود: یکی بورژوازی لیبرال و یکی جناح مترقی و انقلابی. آنگاه تمام جنایات، تمام نابسامانی‌ها و حرکات ضدانقلابی این حاکمیت برگردن بورژوازی لیبرال قرار می‌گیرد و بدین وسیله بخش دیگری از هیئت حاکمه تطهیر و تبرئه میشود. آنها با طرح این تئوری موزیانه این ایده را در توده‌ها رسوخ می‌دهند که بخشی از هیئت حاکمه جزء نیروهای خلقی بوده و با کمک آن می‌توان انتظار اقدامات انقلابی را داشت و بدینگونه توده‌ها را از عمل مستقل خود بازداشته و آن را منوط و مشروط به موقعیت این جناح مترقی و انقلابی!! خیالی می‌مایند.

رساله حاضر می‌کوشد تا براساس چند مقاله از مقالات منتشره از «سازمان پیکار برای...» این تز را مورد چون و چرا قرار داده و ماهیت ضد علمی و ضدانقلابی آن را افشاء کند. این اولین مقاله ایست که در این زمینه منتشر می‌شود ولی بی‌شک آخرین مقاله نخواهد بود زیرا تز «بورژوازی لیبرال» بیش از این باید افشاء شود تا سُموم کشنده آن در ذهن توده‌ها خنثی شود.

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریک‌های فدائی خلق ایران

بهمن ۵۸

## ماهیت دولت، جنبش خلقی و شیوه برخورد اپورتونیست ها

ما از مدتها پیش خطر تحلیل‌های اپورتونیستی را از ماهیت طبقاتی دولت کنونی خاطر نشان ساخته و از نتایج عملی آن برای نهضت خلق سخن گفته‌ایم. با نگاهی هر چند گذرا بر تحلیل‌های اپوتونیست‌ها، دو خصوصیت عمده آنها بلافاصله آشکار میشود: یکی این که شناخت طبقات از شناخت افراد شروع شده و در همان حد متوقف می‌گردد و دیگر آن که در شناخت این افراد، تحلیل‌هایی که در گذشته از موضع طبقاتی آنها صورت گرفته به وضعیت امروز آنها تعمیم داده می‌شود.

تحلیل‌های اپورتونیستی با حفظ این دو خصلت اساسی برای جنبش انقلابی خلق ما به مثابه یک خطر بزرگ می‌باشد. خطر این تحلیل‌ها به ویژه در شرایط کنونی به مراتب بیشتر است. امروز بورژوازی وابسته به کمک عده‌ای از انقلابی‌نماهای دیروز، درست به شیوه محمد رضا شاه مشغول افترا بستن به نهضت‌های خلقی می‌باشد. محمد رضا نیز نهضت‌های مردمی را با اشاره به برخی افراد یا جریاناتی که خود را در صف آن جا زده بودند، ارتجاعی، فنانیک، مخالف ترقی و نوکر بیگانه می‌خواند. امروز نیز بورژوازی وابسته - البته از زبان انقلابی‌نماهای دیروز - همان تهمت را به نهضت خلق ما می‌زند.

بیش از دو سال می‌گذرد که خلق ما به یک جنبش بی‌سابقه دست زده است و در این مدت هر روز عده‌ای مدعی رهبری آن شده‌اند و روز بعد همین نهضت، آبروی این مدعیان دیروزی را برده و نشان داده است که چگونه اینان در مقابل قیام خلق قرار دارند. بدین ترتیب جنبش خلق ما روز به روز پیش‌تر رفته و همچنان دامنه و عمق بیشتری می‌یابد.

زمانی محمد رضا قیام تبریز را برانگیخته بیگانگان و دشمنان می‌خواند و از مردم تبریز می‌خواست تا دستاویز این اجانب قرار نگیرند که البته منظور او از بیگانگان و دشمنان معلوم بود و امروز نیز حُکام جدید به مردم تبریز هشدار می‌دهند که دست از قیام بردارند چرا که مورد سوءاستفاده دشمن قرار می‌گیرند و یا حتی پیش‌تر می‌روند و این قیام را برانگیخته بیگانگان می‌خوانند! و با این دستاویز خلق را به باد تهمت و افترا می‌گیرند. این بار اپوتونیست‌ها نیز با آنها هم‌نوایی می‌کنند و در نتیجه ذهن مردم را در مورد مفهوم واقعی گفته‌های حُکام جدید مخدوش می‌سازند. اپورتونیست‌ها شناخت ماهیت دولت کنونی را بر پایه ادعاهای حُکام جدید قرار می‌دهند و برای آن که کسی متوجه عمل آنها نشود، سخنان آنان را اندکی جابجا می‌کنند و از ضعف‌های بسیار بزرگ و آشکار پیراسته می‌سازند تا عدم تطابق آشکار گفته

هایشان را با وضعیت واقعی مخفی دارند و آنگاه خودشان هم چنین نتیجه می‌گیرند که این نه یک قیام خلقی بلکه نتیجه تحریکات دشمنان خلق است. و براساس این همه لاطائلات به خود اجازه می‌دهند تا به دنبال حُکام جدید راه بیفتند و با اشاره به نام این یا آن شخص یا حزبی که خود را فعلا در صف خلق جا زده مدعی شوند که نهضت مذکور خصلتی ارتجاعی و ضد انقلابی دارد.

پس تصادفی نیست که مقاله «دعای ولایت فقیه، خیانت لیبرال‌ها و هشدار به خلق آذربایجان»<sup>۱</sup> با این جملات شروع می‌شود: «حوادث اخیر تبریز و ناآرامی در دیگر شهرهای آذربایجان قبل از آنکه نشانی از مبارزات انقلابی خلق تُرک بر علیه ستم طبقاتی و ملی داشته باشد ناشی از تضادها و درگیری‌های طبقات حاکم است که اکنون برسر مسئله رهبری میان قدرتمندان مذهبی خود را می‌نمایاند و در این بین توده وسیعی از مردم ناآگاه را آلت دست خود می‌سازد». (تکیه روی کلمات از ماست)

از اینها نباید انتظار داشت تا در این مرحله که جنبش مردم ما تا این حد دامنه و عمق یافته است، ماهیت آن را تشخیص دهند و در قبال آن درصدد ایفای وظایف خود برآیند. نه! ما بارها گفته‌ایم که همه این تحلیل‌ها نتیجه تمایلات عملی آنهاست و نه حاصل بررسی جریان‌ات عینی. اینها نمی‌فهمند که اگر خلق برای قیام آمادگی نمی‌داشت و اگر نیازهای عینی مردم نبود، امکان نداشت که توده‌های مردم گروه گروه، علیرغم همه تحمیق‌ها و تهدیدهای هیئت حاکمه و کارشکنی‌های اپورتونیستی به مبارزه برخیزند. اینها نمی‌فهمند اگر چنین زمینه‌های بسیار رشد یافته وجود نمی‌داشت هیچ یک از مرتجعین مورد نظر آنها نمی‌توانستند قیامی توده‌ای بپا کنند. اینها نمی‌فهمند که هر قیام توده‌ای، «قبل از هر چیز»، یک قیام توده‌ای است و اینکه اگر به علت تضادهای موجود «در هیئت حاکمه» عده‌ای قصد بهره برداری از این قیام را به نفع خود داشته باشند، نه گناه قیام مردم است و نه امری غیرطبیعی و این موضوع هم خصلت توده‌ای بودن آن را نفی نمی‌کند. باید دانست که سیل خروشان جنبش اینها را هم از سر راه خود جارو خواهد کرد. همانگونه که کسانی دیگر را در دوران قبل از این جارو کرد.

زمانی بود که عده‌ای گمان می‌کردند و بسیاری از تحلیل‌های اپورتونیستی هم نشان می‌داد که فلان شخص یا فلان گروه در رهبری جنبش قرار گرفته و جنبش را مطابق منافع خود یا گروه خود و یا گروه‌ها و طبقات مورد علاقه خود به پیش می‌برد. و دیدیم که آن فرد یا افراد به حکومت رسیدند و از جنبش خلق خواستند که آرام بگیرد ولی معلوم شد که نهضت، هدف‌های دیگری داشته و راه خود را تعقیب می‌نموده و تقاضای اینها هم اثری نداشته است. امروز اپورتونیست‌ها افراد دیگری را در رأس نهضت نشان می‌دهند و حاضرند به خاطر مقابله با این خطر بزرگ با ارتجاعی‌ترین محافل هیئت حاکمه هم‌نوائی و همگامی کنند!! ولی خوشبختانه جنبش خلق گوش به این اراجیف نداده و به راه خود ادامه می‌دهد.<sup>۲</sup>

اگر کسی بخواهد مرتجعینی را رسوا کند که می‌خواهند با استفاده از جنبش خلق حساب‌های خصوصی خود را تصفیه کنند، باید در این جنبش‌ها شرکت کند، خود آگاهی و تشکل آنان را بسط دهد و خلاصه آنها را هر چه عمیق‌تر سازد. راه دیگری برای «رسوا کردن» این مرتجعین وجود ندارد. سازمان‌هایی چون

<sup>۱</sup>ضمیمه پیکار شماره ۳۳

<sup>۲</sup>تجربه مبارزه مردم قهرمان تبریز از جمله مثال‌های عینی است. مردم تبریز در جریان مبارزات خود چهره ضد خلق را بهتر شناختند، اما به موازات آن نسبت به سازمان‌هایی که اصالت این جنبش را انکار می‌نمودند، بدبین شده و حتی احساس کینه و نفرت می‌کنند.

پیکار که شانه بالا می‌اندازند و نهضت مردمی را با یک رشته دلایل پوچ و توخالی، جنبشی ارتجاعی قلمداد می‌کنند، تنها و تنها می‌خواهند «پاسیفیسم» ضدانقلابی خود را لاپوشانی کنند. به همین جهت راهی که اپورتونیست‌ها برای «رسوا کردن» این مرتجعین انتخاب کرده‌اند، بیش از هر کس دیگری خود آنها را رسوا می‌کند.

ما با توجه به تحلیلی که مخصوصا سازمان پیکار در رابطه با مرحله جدید قیام خلق از دولت کنونی ارائه داده است کوشش می‌کنیم آنچه را که در گذشته به طور کلی گفته‌ایم با تفصیل بیشتری تشریح کنیم. اما لازم است یک نکته را تذکر دهیم و آن این که اگرچه این سازمان بارها تحلیل‌های خود را از وضع دولت به اقتضای زمان تغییر داده ولی ماهیت این تحلیل‌ها هرگز تغییر نکرده است. لذا ما در این مقاله، بررسی خود را بر مقالات «زیگزاگ‌های ضد انقلاب و انعکاس یک جانبه آن در صف انقلاب»<sup>۳</sup>، «کارگران و زحمتکشان و توده‌های رزمنده آذربایجان و ایران»<sup>۴</sup> و پیام «کمیته آذربایجان»<sup>۵</sup> سازمان پیکار که در ارتباط با قیام اخیر مردم قهرمان آذربایجان نگاشته شده، متمرکز می‌کنیم.

---

<sup>۳</sup>ضمیمه پیکار ۳۴

<sup>۴</sup>پیکار شماره ۳۴

<sup>۵</sup>پیکار شماره ۳۴



## «سازمان پیکار برای...» فریب کار است!

گفتیم که یکی از خصلت‌های مهم تحلیل‌های اپورتونیستی این است که تحلیل بجای آن که بر بررسی جریان‌ات عینی استوار باشد، نقش افراد را اساس کار خود قرار می‌دهد و در تشخیص ماهیت جریان‌ات عینی تنها به پایگاه طبقاتی این افراد رجوع میکند و در این زمینه نیز صرفاً گذشته مبارزاتی این افراد را مورد نظر قرار داده و تحول پایگاه طبقاتی آنها را در طول تاریخ منعکس نمی‌نماید. یکی از مهم‌ترین کسانی که اساس تمام تحلیل‌های اپورتونیستی بر محور وجود او دور می‌زنند شخص خمینی است. اینها خمینی را نماینده «خرده‌بورژوازی ملی»، «خرده‌بورژوازی سنتی»، «خرده‌بورژوازی مذهبی»، و یا به قول مقاله «دعوی ولایت فقیه» نماینده «خرده‌بورژوازی انحصار طلب» و یا به قول پیام «کمیته آذربایجان» سازمان پیکار در مورد وقایع آذربایجان نماینده «کاسب کاران پولدار» و یا به قول مقاله «زیگزاگ‌های ضد انقلاب»، «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» می‌دانند و همین تحلیل به آنها کمک می‌کند که رهبری جنبش را از آن این خرده‌بورژوازی دانسته و گمان برند که قسمت اعظم قدرت حاکمه در دست همین خرده‌بورژوازی متمرکز است. اینها برای آن که نشان دهند دولت نماینده خرده‌بورژوازی است لازم نمی‌دانند که به تحلیل عملکردهای دولت بپردازند و از روی اقدامات دولت زمینه‌های عینی استنتاج خود را نشان دهند بلکه بیان این موضوع را کافی می‌دانند که امرونی دولت در دست خمینی است و خمینی هم که در قدیم نماینده خرده‌بورژوازی بود و به این صورت به خیال خودشان ماهیت قضیه را روشن می‌سازند.

همه می‌دانند که در یک طرف هیئت حاکمه، بازرگان و دارودسته‌اش قرار دارند و چه کسی است که اینها را نشناسد. اگر بخواهیم سابقه تاریخی و بستگی طبقاتی بازرگان را ملاک قرار دهیم، او به بورژوازی ملی تعلق دارد و پایگاه طبقاتیش را همین بورژوازی ملی تشکیل می‌دهد. ولی کافیس‌ت که این سخن را بگوییم تا هرگونه تعین و تشخیص خود را به عنوان یک سازمان مبارز طبقه کارگر، به عنوان سازمان پیرو مارکسیسم - لنینیسم، معتقد به خط و مشی توده‌ای! از دست بدهیم و به یک «توده‌ای» تمام عیار تبدیل شویم. اگر خمینی نماینده خرده‌بورژوازی و بازرگان نماینده بورژوازی ملی باشد که این همان تحلیل حزب توده می‌شود. پس باید چاره‌ای و لغت پردازی جدیدی کرد. و در همین جاست که اصطلاح بورژوازی لیبرال به کمک پهلوان پنبه‌های پیکار آمده و در این تحلیل‌ها نقش جادویی خویش را برای آنان وسایر همپالگی‌هایشان بازی می‌کند. چون این حداقل تفاوت میان آنها و توده‌ای‌ها چیزی نیست که بهیچوجه حاضر به

فداکردن آن باشند. اما ببینیم خود «بورژوازی لیبرال» واقعا چیست؟ در همین مقاله «زیگزاگ‌های ضد انقلاب» بار دیگر بورژوازی لیبرال در داخل پرانتز تعریف شده است: «بورژوازی لیبرال (بورژوازی متوسط غیروابسته)».

اکنون باید پرسید وقتی سخن بر سر وابستگی یا عدم وابستگی باشد و وقتی که سرمایه بومی غیروابسته را در تمام فرهنگ‌های دنیا، سرمایه ملی بنامند و مالک این سرمایه را هم بورژوازی ملی بخوانند، چه مصلحتی این نامگذاری را ایجاب می‌کند. حتی وقتی سازمان پیکار به هواداران تز «بورژوازی ملی» تشر می‌زند که «آنها بورژوازی لیبرال خیانت پیشه ایران را با بورژوازی ملی یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال اشتباه گرفته و دموکراتیسمی را که این بورژوازی ملی، به دلیل اتکاء اقتصادی به تولید و بازار داخلی می‌تواند دارا باشد، با خیانت پیشگی بورژوازی لیبرالی که در سیستم سرمایه‌داری وابسته اساساً به تولید داخلی متکی نبوده و بورژوازی متوسط غیروابسته را تشکیل می‌دهد، عوضی گرفته» اند، باز هم مشکلی حل نمی‌گردد. از این عبارت می‌توان فهمید که «دموکراتیسم» بورژوازی ملی از بستگی آن به تولید ملی داخلی ناشی می‌شود، ولی جالب اینجاست که حتی اشاره‌ای به گرایش‌های ارتجاعی این بورژوازی ملی نمی‌گردد و این همان خصلتی است که از نظر همه هواداران تز بورژوازی ملی در جریان انقلاب ظهور می‌کند و بورژوازی ملی را حتی در رهبری مرتجعین قرار می‌دهد. اما چرا سازمان پیکار که می‌خواهد در عقاید دیگران تز بورژوازی ملی را مورد انتقاد قرار دهد، آن را در جامعیت خود مورد انتقاد قرار نمی‌دهد؟ آنها که بوجود بورژوازی ملی اعتقاد دارند، برای این بورژوازی دو خصلت قائلند که هریک از این دو در مراحل مختلف انقلاب ظهور می‌کند: یکی از این دو خصلت «دموکراتیسم» است که سازمان پیکار هم به آن اشاره می‌کند و اما خصلت دوم بورژوازی ملی کدام است؟ جواب این پرسش اتفاقاً همان چیزی است که سازمان پیکار آن را نادیده می‌گیرد و آن خصلت، خیانت پیشگی این بورژوازی ملی باشد. دلیل بی‌توجهی سازمان پیکار کاملاً روشن است زیرا که این صفت ظاهراً تنها برازنده «بورژوازی لیبرال» ساخته و پرداخته خود اوست ولی بهر حال «بورژوازی ملی» آن چنانکه مثلاً در چین وجود داشت، صفت مشخصه‌اش تنها «دموکراتیسم» نبود و در این زمینه بهیچوجه از خود پایداری نشان نمی‌داد بلکه همچنین (و این در مرحله‌ای از انقلاب ضدامپریالیستی صفت غالب وی گردید) «خیانتکار» و «سازشکار» بود. حال اگر بورژوازی ملی «خیانتکار» و «سازشکار» باشد که با اوجگیری انقلاب ضدامپریالیستی احتمالش بسیار زیاد هست - تفاوتش با «بورژوازی لیبرال» خیانتکار» و «سازشکار» در چیست؟

ولی این تازه همه حرفی نیست که در مورد این مطالب می‌توان گفت. آیا از نظر سازمان پیکار در کنار «بورژوازی ملی» چین - پیکار این نام را تنها به آن بورژوازی چین اطلاق می‌کند که به تولید و بازار داخلی متکی است - وجود «بورژوازی لیبرال»، که در عین «غیروابسته» بودن به تولید و بازار داخلی نیز متکی نیست، امکان پذیر نبود؟ اگر نبود، چرا؟ درحالی که در کشور ما در کنار بورژوازی وابسته، با آن تولید وسیع و حالت تعرضی‌اش، چنین موجودی می‌تواند زندگی داشته باشد، پس چگونه درکنار مثلاً «بورژوازی ملی» چین چنین چیزی امکان وقوع نمی‌یابد؟ اما اگر چنین بورژوازیی در آن جا هم وجود داشته، آیا نامش باز هم «بورژوازی ملی» بود؟ و اگر چنین نامی داشته، چرا این اشتباه را سازمان پیکار تذکر نمی‌دهد و نمی‌گوید که باید نام آن را «بورژوازی لیبرال» می‌گذاشتند و به هر حال در این زمینه از این گونه سؤال‌ها زیاد می‌توان کرد. ولی از طرح این مسئله که مسلماً سازمان پیکار حل پاره‌ای از آنها را

بر عهده کمونیست‌های چین خواهد دانست، بگذریم و ببینیم که در این تعریف برای «بورژوازی لیبرال» چه خصوصیتی ذکر می‌شود:

ما در همان جمله دیدیم که سازمان پیکار با بینش «مارکسیست - لنینیستی» مسائل را مورد تحلیل قرار می‌دهد بدان معنی که برای امور روبنایی علل زیربنایی جستجو می‌کند و نمونه درخشان این نوع تحلیل را هم در برابر خود داریم: پاسخ پیکار در رابطه با این پرسش که چه شرایطی دموکراتیسم بورژوازی ملی را (که امری روبنایی می‌باشد) مثلاً در کشوری مانند چین بوجود می‌آورد کاملاً ماتریالیستی است: از «... اتکاء اقتصادیش به تولید و بازار داخلی...». ولی صفت مشخصه «بورژوازی لیبرال» چیست؟ آنچه مسلم است این است که در مورد این بورژوازی نباید گمان «دموکراتیسم» برد بلکه آنچه را به سهولت می‌توان به آن نسبت داد همانا «خیانت پیشگی» اوست. ولی خوب می‌دانیم که «خیانت پیشگی» خود نیز یک خصلت روبنایی است. اما چه چیزی اساس زیربنایی این «خیانت پیشگی» را تشکیل می‌دهد؟ ظاهراً سؤال ناراحت کننده‌ای را طرح کرده‌ایم و مسلماً وقتی وضع ناراحت کننده‌تر می‌شود که اصرار ورزیم و بخواهیم تا این اساس زیربنایی را در گفته‌های سازمان پیکار مشخص نماییم. علت «خیانت پیشگی» «بورژوازی لیبرال» چه بوده و خیانتی که او انجام می‌دهد از چه نوع است؟ آیا «بورژوازی لیبرال» به دلیل وابستگی به امپریالیسم «خیانت پیشه» است؟ نه! بهیچوجه چنین نیست. ما در تعریف دیدیم که اساساً از نظر سازمان پیکار «غیروابسته» صفت مشخصه این بورژوازی است. پس چه عاملی او را به «خیانت» وامیدارد؟ ممکن است آقایان کنترل اعصابشان را از دست بدهند و بگویند: برای آنکه ذاتاً «خیانت پیشه» است. ما خواهیم گفت نه! باید با اعصاب راحت‌تری بحث کرد. یک چنین پاسخی ماتریالیستی نبوده و زیننده «مارکسیست لنینیست‌های معتقد به خط مشی توده‌ای» نمی‌باشد.

پس پیش‌تر می‌رویم و سعی می‌کنیم که در گفته‌های سازمان پیکار برای سؤال دوم خود پاسخی مناسب بیابیم. واقعاً خصوصیت بورژوازی لیبرال چیست؟

ما از پیش می‌دانیم که بورژوازی لیبرال شامل «تجار بازار»، «استادان دانشگاه» و «وکلا دادگستری» می‌باشد. اما این دانسته که مشکل ما را حل نمی‌کند. زیرا اینها مصداق‌های بورژوازی لیبرالند. اینها کسانی هستند که اصطلاح بورژوازی لیبرال از طرف مبتکرین این اصطلاح برآنها اطلاق شده است و مشکل ما هم این نیست. مشکل ما کشف خصوصیت این بورژوازی لیبرال است. ما به دنبال آن عامل زیربنایی که این بورژوازی لیبرال را تعیین کرده و همان عاملی که باعث شد تا این گروه‌های ظاهراً متفاوت را در یک مقوله گرد آوریم می‌باشیم و لازم است تا برای رسیدن به این مقصود به بررسی بیشتری بپردازیم.

بورژوازی لیبرال که نباید «خیانت پیشگی» او را با «دموکراتیسم» «بورژوازی ملی» اشتباه کرد عبارت از آن بورژوازی است که «... در سیستم سرمایه‌داری وابسته اساساً به تولید داخلی متکی نبوده و بورژوازی متوسط غیروابسته را تشکیل می‌دهد...». ظاهراً پاسخی را که در جستجویش بودیم یافته‌ایم. سازمان پیکار به همان شیوه‌ای که از وی انتظار می‌رفت، یعنی به شیوه ماتریالیستی، ظاهراً یکی از صفات سالبه و یکی از صفات موجبه زیربنایی بورژوازی لیبرال را بیان کرده‌است. حال ضروری است تا بررسی بیشتری به عمل آوریم و با این عبارات بیشتر آشنا گردیم.

صفات سالبه زیربنایی «بورژوازی لیبرال» بدین معنی است که این بورژوازی به «تولید داخلی متکی» نمی‌باشد. وقتی برای بورژوازی سه قلمرو عمل بشناسیم: تولید، تجارت، و بانکداری، طبق این تعریف

می‌فهمیم که یکی از خصوصیات «بورژوازی لیبرال» این است که بورژوازی تولیدی نیست. و اما صفت موجه بورژوازی لیبرال چیست؟ از عبارت «بورژوازی متوسط غیروابسته» چنین بر می‌آید که صفت موجه بورژوازی لیبرال «غیروابستگی» او می‌باشد و وقتی توجه داشته باشیم که این خود یک صفت منفی است، می‌بینیم که در وهله اول تنها فریب عبارت پردازی را خورده بودیم.

ما تا اینجای قضیه فقط دو چیز را درباره بورژوازی لیبرال فهمیدیم. یکی این که در تولید شرکت ندارد و دیگر آنکه وابسته هم نیست. اما اینها همه خصوصیات هستند که بورژوازی لیبرال فاقد آنهاست؟ پس واقعا این بورژوازی چه خصوصیات را دارا است؟ از تحلیل جمله بالا فقط این نکته می‌ماند که بورژوازی لیبرال، «متوسط» است. متوسط به نسبت به چه کسی؟ و پایین و بالای این متوسط را چه گروه‌هایی از بورژوازی تشکیل می‌دهند معلوم نیست.

خوب، حالا یک سؤال دیگر را مطرح سازیم. «بورژوازی تجاری» را در نظر بگیریم که در نوشته‌های سازمان پیکار از آن به عنوان بخش مهمی از بورژوازی لیبرال نام برده می‌شود. می‌خواهیم بدانیم که آیا کار «بورژوازی تجاری» جز مبادله کالاهایی است که خود از جریان تولید ناشی می‌شوند؟ و آیا هرگاه بورژوازی تجاری مشغول مبادله کالاهایی باشد که در سیستم سرمایه‌داری وابسته و در تولید سرمایه‌داری وابسته تولید گردند، می‌توان از «غیروابسته» بودن این بورژوازی سخن گفت؟ آیا وابستگی از این بیشتر می‌شود که زندگی و مرگ طبقه‌ای بستگی به تولید بورژوازی وابسته داشته باشد؟ و آیا وابستگی از این حد هم بیشتر امکان دارد؟ ما به سازمان پیکار توصیه می‌کنیم که لاقط بخشی از «تولید ملی» را نیز برای حیطه عمل این «بورژوازی لیبرال» آزاد کند تا این «غیر وابستگی» از «بورژوازی وابسته» اندکی امکان تحقق یابد. در سیستم اقتصادی ایران، بورژوازی تجاری ناگزیر واسطه صدور و ورود کالاهای امپریالیستی و برآورنده نیازهای پروسه تولید سرمایه‌داری وابسته است. ولی در عین حال سازمان پیکار آن را غیروابسته به سرمایه‌داری وابسته معرفی می‌کند. در اینجا دیگر لازم نیست پیشتر رویم و نشان دهیم که این بورژوازی تجاری مخصوصا در ۱۵ سال اخیر با چه بندهای نیرومندی به سرمایه مالی امپریالیستی وابسته شده است و دیگر لازم نیست بپرسیم که چگونه در حالی که قبول می‌کنند بورژوازی وابسته تمام تولید جامعه را در چنگ خود دارد جریان مبادله را، که بررسی مارکسیستی نشان می‌دهد نتیجه و لازمه طبیعی جریان تولید است، مستقل می‌دانند و امکان عدم وابستگی به تولید بورژوازی وابسته را برای بورژوازی تجاری قائل می‌شوند.

آنها پس از این آسمان و ریسمان بافتن، از آن جا که می‌بینند دست هواداران تز وجود بورژوازی ملی بیش از آن روشده است که بتوان با حفظ آن طرز تفکر، باز هم مدعی مارکسیسم - لنینیسم بود به دلائل آشکار سیاسی اصطلاح مبهم «بورژوازی لیبرال» را جعل می‌کنند و با هر توضیحی بر ابهام آن می‌افزایند. آنها که جامعه ما را نیمه مستعمره - نیمه فئودال توضیح می‌دهند یا آنهایی که جامعه ما را نیمه مستعمره‌ای می‌دانند که در عین حال تولید بورژوازی ملی نیز در آن وجود دارد، یکبار و فقط یکبار برای همیشه خود را از واقعیت جدا می‌کنند و دیگر هر چه می‌سازند و هر چه می‌گویند زائیده و نتیجه همین یک گناه است. ولی کسانی که می‌پذیرند نظام تولیدی جامعه ما نظام تولیدی بورژوازی وابسته است، اگر روزی هزار بار ناگزیر خود را از واقعیات جدا کنند باز هم نمی‌توانند سخنی بگویند که لاقط در عالم غیرواقعی ذهنیات با سخنان قبلی شان مطابقت داشته باشد.

اگر تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه یا به قول اپورتونیست‌ها «مشی تمام خلقی چریکی» برای این دسته از اپورتونیست‌ها هیچ چیز نداشت، این امکان را به آنها داد تا تز سرمایه‌داری وابسته را از این تئوری به عاریت گرفته و بر خود ببالند و خود را سوای آنهایی که جامعه ما را نیمه مستعمره - نیمه فئودال می‌دانند و یا آنهایی که به تولید بورژوازی ملی اعتقاد دارند، جا بزنند. ولی این اقتباس که آنها ظاهراً حیات خود را به آن می‌پیوندند، روزی هزار بار جانیشان را می‌گیرد. تحلیل جامعه ما به عنوان جامعه‌ای که نظام بورژوازی وابسته در آن حاکم است به هر صورتی که پذیرفته شود، باز در عمل برخوردی کاملاً انقلابی را ایجاب می‌کند ولی چه باید کرد؟ وقتی که اپورتونیست‌ها نمی‌خواهند درعمل انقلابی باشند و در عین حال از لحاظ سیاسی مصلحتشان نیست که تز بورژوازی وابسته را به کنار گذارند، آنگاه هر روز باید واژه جدیدی به فرهنگ مارکسیسم وارد کنند و یکی از آن واژه‌ها هم «بورژوازی لیبرال»<sup>۶</sup> است. همه این اختراعات صورت می‌پذیرند تا نتایج انقلابی‌ای را که از تز بورژوازی وابسته حاصل می‌شود مخدوش سازند. ولی اگر این کار آنها صرفاً برای آن بود که به خودشان و سازمان شان سروصورتی دهند و آبرویی کسب کنند، مسئله‌ای نبود. حتی وقتی به کمک این تحلیل‌ها برای خود وظایف عملی انقلابی‌ای نمی‌شناسند، باز هم این تحلیل‌ها خطری برای نهضت بحساب نمی‌آید و می‌توان گذاشت تا عده‌ای بی‌عمل برای توجیه بی‌عملی خود تئوری‌هایی بسازند و خود را به دستکاری کردن این تئوری‌ها سرگرم کنند. ولی همه اینها وقتی به خطری تبدیل می‌شوند که آنها در مقابل جنبش خلق قرار گرفته و با مراجعه به این تحلیل‌ها جنبش خلق را به باد افترا گیرند و سخنانی از آن قبیل گویند که در مقاله «دعوای ولایت فقیه...» راجع به آذربایجان و مشابه آن را در مورد کردستان گفتند.

اینان با اتکاء به این تحلیل‌ها!! همه چیز را از پیش می‌فهمند. از سازشهایی که هنوز صورت نگرفته ولی صورت خواهد گرفت گزارش می‌دهند و پیشاپیش نحوه مقابله با سازشکاری سازشکاران را که پس از این صورت خواهد گرفت ارائه می‌دهند. نه برای این که دلشان برای جنبش خلق می‌سوزد بلکه برای آنکه سازشکاری ضمنی خود را با قدرت حاکمه بپوشانند. در جریان جنگ کردستان دیدیم که چگونه مارکسیست - لنینست‌های معتقد به «مشی توده‌ای» به هنگامی که خلق کرد و نیروهای خلقی زیر شدیدترین حملات نظامی و تبلیغاتی دشمن بودند با اتکاء به همین تحلیل‌ها و به سبک رمانان حرفه‌ای اعلام کردند که موازنه قوا و آرایش نیروها در شرایط کنونی بر سازشکاری و وابستگی فلان نیرو به اجنبی و اپورتونیسم و یا بی‌توجهی فلان نیرو به این سازشکاری و بالاخره بر «ناآگاهی» توده‌ها در حمایت از این نیرو، دلالت دارد و پس از اعلام این پیشگویی‌های پیغمبرگونه تنها یک کار باقی مانده بود و آن این که در جای خود بنشینند و هرجا نشانه‌ای ظاهری از پدید آمدن عوارضی که پیش بینی کرده بودند می‌دیدند با خوشحالی آن را به رخ دیگران کشند و بگویند نگفتیم؟ ما خودمان از پیش می‌دانستیم.

آری خطر آنها در همین جا آشکار شده و لزوم مبارزه ایدئولوژیک با تفکر آنها نیز از همین جا ناشی می‌گردد. خصلت آنها این است که در جایی که طبیعت مبارزه، اتحاد را ایجاب می‌کند به بهانه خودداری

<sup>۶</sup>البته تذکر دهیم که این ترکیب و حتی مصادیق عینی آن، با کمی پس و پیش و حک و اصلاح، عیناً از روی آثار لنین رونیوی شده و صد البته حک و اصلاح و پس و پیش کردن آن برای «تطبیق» دادن آن با «شرایط مشخص» بوده است. اما با وصف این، عجیب نخواهد بود که در شرایط جامعه ما این ترکیب را «ابداع» و «اختراع» آقایان بدانیم.

از سازشکاری، تضادهای درون خلق را دامن می‌زنند و به اصطلاح با تکیه بر مارکسیسم - لنینیسم، «این ایدئولوژی طبقه تا آخر انقلابی»، به مبارزه با تئوری‌های «تمام خلقی» پردازند و در آنجا که مصالح جنبش خلق رسواکردن قاطعانه و مبارزه جدی با دشمنان خلق را ایجاب می‌کند به کمک تحلیل‌های آن چنانی چهره دشمن را محو کنند و مرز میان دشمن اصلی با دشمن فرعی و بطور کلی صف انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش سازند. چنین است کار آنها و چنین است خطری که آنها برای جنبش ایجاد می‌کنند.

هر مبارز مارکسیست - لنینیستی می‌داند که در مبارزه علیه امپریالیسم و بورژوازی وابسته عناصری هم در صف خلق قرار دارند که در جریان این مبارزه کم کم سُست می‌شوند و اوج جنبش آنها را می‌ترساند و همواره احتمال سازشکاری پاره‌ای از نیروها در جریان مبارزه وجود دارد و این مسئله‌ای نیست. اپورتونیست‌ها این حقایق را که از همان بدو پیدایش مارکسیسم جزو الفبای آن بوده است بنحوی بیان می‌کنند که گویی هم اکنون آن را کشف کرده‌اند و این برای کسانی که اندکی با مارکسیسم آشنا هستند خنده‌آور است.

بحث بر سر وجود این سازشکاری‌ها نیست، بحث بر سر تفوق بر این سازشکاری هاست. نحوه حل این تضاد در عمل مهم است. عناصر سازشکار را باید در جریان عمل در موقعیتی قرار داد که امکان سازشکاری از آنها سلب شود و یا سازشکاری شان حداقل ضربه را به جنبش زند. بحث بر سر حداکثر نیروهایی است که در حال حاضر می‌توان بسیج کرد، نه صرفاً نیروهایی که تا آخر می‌توان با خود همراه داشت و حل این مسائل است که در دستور عملی روز قرار دارد.

بیاید دوباره از آن جا که هنوز ما به همه خصوصیات «بورژوازی لیبرال» پی نبرده‌ایم به این مسئله پردازیم. این موجود عجیبی که درعین «لیبرالی»، «مستبد» و در عین «عدم وابستگی»، «غیر ملی» و حتی «ضد ملی» و درعین مخالف کامل با بورژوازی وابسته «همدست» اوست و حتی واسطه اتحاد خرده‌بورژوازی با امپریالیسم نیز می‌باشد، چنان که «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» به «وساطت همین بورژوازی لیبرال است که بدام امپریالیست‌ها افتاده و می‌رود تا سازش تاریخی خویش را با ضد انقلاب و ارتجاع عملی سازد» (مقاله زیگزاگ‌های ضد انقلاب)، خصلت عجیب دیگری هم دارد که با همه انواع بورژوازی و اساساً با خصلت بورژوازی مغایر است. این خصلت در نوع حکومت ایده آل این بورژوازی لیبرال نهفته است.

اگر همه بورژواها خواهان تمرکز و یکپارچگی اقتصاد ملی باشند، این بورژوا لیبرال‌های «خیانت پیشه» می‌کوشند به قدرت دست یابند و نهایتاً با برقراری نوعی ملوک الطوایفی در ایران، آذربایجان را به تیول خود درآورند.<sup>۷</sup> می‌بینیم که اینها عجب بورژوا لیبرال‌هایی هستند که خواستار حکومت فئودالی بوده و دنبال «ملوک الطوایفی» می‌گردند و «تیول» خودشان را می‌خواهند. بحثی نیست که چنین موجودی اگر در واقعیت وجود داشته باشد شایسته همه آن صفات ناپسند است که سازمان پیکار به آن نسبت می‌دهد. ارشمیدس به دنبال نقطه اتکایی در فضا می‌گشت تا بتواند به کمک یک اهرم کره زمین را جا بجا کند و اپورتونیست‌های سازمان پیکار بدون آنکه چنین امور غیر ممکن را در واقعیات جستجو کنند، در ذهن خود، دو مفهوم خیالی ساخته و با آن همه چیز را در جنبش بزرگ خلق ما جا بجا می‌کنند. این دو مفهوم

<sup>۷</sup> تکیه از ماست، نقل از مقاله دعوای ولایت فقیه.

یکی همان بورژوازی لیبرال و دیگری خرده‌بورژوازی است که برخلاف مفهوم اوّلی، در هر جا که بیاید، صفتی را به دنبال خود دارد. سازمان پیکار در خیال خود مفهوم «خرده‌بورژوازی انحصار طلب» و مفهوم «بورژوازی لیبرال» را می‌سازد و بدین گونه تصور می‌کند که خیلی راحت می‌توان حضور بورژوازی وابسته را در صحنه و پشت سر حرکات همه بازیکنان روی صحنه انکار کرد. پاسخ سازمان پیکار به این سؤال که بعد از قیام چه قدرت‌هایی در ایران بر سرکار آمدند بسیار ساده است: «این دوران، دوران «قدرت‌های دوگانه» است» و این قدرت‌های دوگانه عبارتند از «دولت لیبرال‌ها و کمپرادورها و ارگان‌های خرده‌بورژوازی مرفه سنتی («شورای انقلاب» و «کمیته‌های امام» و...)». می‌بینید که بورژوازی وابسته به عنوان یکی از شرکاء و آن هم فقط شریک در داخل دولت به حساب می‌آید. دولتی که خود در شرایط پس از قیام در مقابل کمیته‌ها و شوراهای انقلاب که طبق این تعریف به «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» تعلق داشته‌اند، قدرت چندانی نداشت. تازه تنها این کمپرادورها هستند که هنوز بجا مانده‌اند والا خود نظام تولیدی بورژوازی وابسته از میان رفته، چون در جای دیگر همین مقاله می‌خوانیم «هیئت حاکمه مجبور است برای بقای حاکمیت خود به احیای سیستم سرمایه‌داری وابسته بپردازد...».

از توضیح قسمت بعدی مقاله معلوم می‌شود این «کمپرادورها» هم تازه همه آن بورژوازی وابسته زمان شاه و مخصوصاً قسمت اصلی آن یعنی بورژوازی بوروکراتیک نیستند، بلکه صرفاً «بخش غیربوروکرات کمپرادورهای سابق» می‌باشند و از بورژوازی بوروکرات اساساً در این دوران هیچ خبری در دست نیست. شاید این اپورتونیست‌ها که همه تحلیل‌هایشان را از افراد شروع می‌کنند، فرارنده‌ای از بورژوازی بوروکرات را با فرار بورژوازی بوروکرات از کشور یکی‌گرفته‌اند و شاید نادیده گرفتن نقش تعیین‌کننده بورژوازی بوروکرات در حوادث پس از قیام بهمن و غلو در تضاد «خرده‌بورژوازی سنتی انحصار طلب»، که البته تقصیر تمام گناهانش بعده تحرکات و حیل‌گریهای «بورژوازی لیبرال» است با خلق، بنا بر مصلحت دیگری انجام می‌گیرد!!

به هر حال پس از آنکه بر مبنای تحلیل سازمان پیکار «خرده‌بورژوازی سنتی» در «شورای انقلاب» و «کمیته‌های امام» و «بورژوازی لیبرال» در «دولت» زمام امور را به دست می‌گیرند، ظاهراً وضع بسیار عجیب و گاه بسیار مضحکی بوجود می‌آید. «خرده‌بورژوازی سنتی» ظاهراً در صف خلق است و لااقل می‌خواهد انقلابی عمل کند ولی «بورژوازی لیبرال» زیر پایش می‌نشیند و مُدام به گوش می‌خواند که نه! باید با امپریالیسم سازش کرد و این «خرده‌بورژوازی» که ظاهراً نقطه ضعفش همان انحصار طلبی است کم‌کم براه می‌آید و آماده سازش با امپریالیسم می‌شود. ولی در میان این درام کشانیده شدن «خرده‌بورژوازی سنتی» معصوم به منجلاّب سازش با امپریالیسم به وساطت «بورژوازی لیبرال»، دوران برزخی نیز بوجود می‌آید که خالی از تفریح نیست. «خرده‌بورژوازی سنتی» در دورانی که از انقلاب بُریده و هنوز هم به ضد انقلاب نپیوسته بجای آنکه به طور طبیعی هم از کار انقلابی برکنار بماند و هم از کار ضد انقلابی، تصمیم عجیبی می‌گیرد و هم به کار انقلابی روی می‌آورد و هم به کار ضد انقلابی. گمان نکنید که ما قصد مسخره کردن سازمان پیکار را داریم! نه! عین گفته‌های خودشان را نقل می‌کنیم: «در طی این روند خرده‌بورژوازی مرفه سنتی که از صف انقلاب رویگردان شده اما هنوز به ضد انقلاب نپیوسته است، عملکرد انقلابی و ضد انقلابی خویش را در کنار یکدیگر به نمایش می‌گذارد: اعدام ساواکی‌ها و سران رژیم شاه یک حرکت طبیعی انقلابی این خرده‌بورژوازی سازشکار و در حال سقوط است و طی همین مدت مبارزات،

تحصن‌های کارگران و توده‌ها را نیز به هم زده و سرکوب می‌کند».

آیا این سخنان چیزی جز درماندگی کامل از درک ساده‌ترین مسائل جنبش را می‌رساند؟ و آیا این یاوه‌ها با مارکسیسم - لنینیسم که این سازمان آن چنان مدعی هواداری از آنست ارتباط دارد؟ عدم گذشت و قاطعیت بورژوازی وابسته را در سرکوب جنبش خلق به «انحصار طلبی» «خرده بورژوازی مرفه سنتی» و مکاری‌ها و حيله گری‌های سیاست‌های نو استعماری را به طبیعت «مکار و خیانت پیشه» «بورژوازی لیبرال» نسبت دادن، این است آن وظیفه تاریخی که اپورتونیست‌ها چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند در خدمت به بورژوازی وابسته و در جهت سرکوب و فرونشاندن نهضت خلق بر عهده گرفته‌اند.

ولی آیا این بورژوازی لیبرال را با این همه خصلت‌های پستی که سازمان پیکار برای آن قائل است و در موردش می‌گوید: «بورژوازی لیبرال (بورژوازی متوسط و غیروابسته) ایران که به دلیل موقعیت اقتصادی و سیاسی‌اش در مناسبات سرمایه‌داری وابسته و این الزام که به تبعیت از مقتضیات سرمایه متوسط (در مناسبات سرمایه‌داری وابسته) شدیداً مدافع سلطه سرمایه و نظام سرمایه‌داری است و حداکثر خواهان تعدیل فشار انحصارات و سرمایه‌های امپریالیستی است، قدرت آن را ندارد که ضدامپریالیست باشد» (زیگزاگ‌ها) باید ضد انقلابی دانست؟ بهیچوجه چنین نیست. اگر این بورژوازی لیبرال به این راحتی جزو ضد انقلاب دسته بندی می‌شد دیگر علت وجودی آن در تئوری بافی‌های سازمان پیکار چه می‌توانست باشد؟ او با همه این احوال نه تنها ضدانقلابی نیست بلکه در دنباله همین مقاله و در داخل پیرانتز توضیح داده می‌شود که قسمتی و تازه قسمتی از آن مرتجع شده است. عین عبارت چنین است: «... بورژوازی لیبرال (که بخشا مرتجع شده)». «...» بله با همه آن بند و بست‌هایی که از بورژوازی لیبرال با ضد انقلاب دیدیم و حتی دیدیم که واسطه فروش «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» به امپریالیسم گردید، باز هنوز نمی‌توان آن را ضد انقلابی دانست و به غائله خاومه داد. تازه بخشی از آن فقط مرتجع شده، تأکید می‌کنیم فقط «مرتجع» شده و نه ضد انقلابی، زیرا سازمان پیکار برای واژه‌ها معانی خاص خود را قائل است و بین مرتجع و ضد انقلابی فرق می‌گذارد. برای مثال در دنباله همین مقاله و در انتقاد از تروتسکیست‌ها می‌بینیم که یکی از خطاهای تروتسکیست‌ها این است که «مرتجع» و «ضد انقلابی» را یکی می‌دانند و تفاوت میان آنها را درک نمی‌کنند. به هر حال نپندارید که این «بورژوازی لیبرال» لفظ ساده‌ای است که به این راحتی بتوان از کم و کیفش سر در آورد و یا بتوان از سازمان پیکار خواست که لفظ روشنتری را جایگزین آن کند. در همین مقاله «زیگزاگ‌ها» از قول لنین نقل قولی شده که در طی آن لنین آن سیاستی را که درجمله پردازی‌های اپورتونیست‌های ما به «انحصار طلبی» تعبیر می‌شود یعنی سیاست عدم گذشت و عدم تحمل مخالفین و همچنین سیاست لیبرالی یعنی سیاست سازشکاری و کنار آمدن با مخالفین، هر دو را دو تاکتیک در دست بورژوازی می‌داند. ولی سازمان پیکار که ناگزیر است برای ایجاد توهم مارکسیست - لنینیست بودن خود در نظر خوانندگان «ناآگاه» مرتباً از لنین نقل قول کند، کاری به محتوای این گفته لنین ندارد و در همین مقاله، «انحصار طلبی» را به «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» و لیبرالیسم را به موجود خارق العاده خود یعنی «بورژوازی لیبرال» نسبت می‌دهد و اگر در این کار استواری چندانی نداشته و گاه در این زمینه از او سخنان ضد و نقیضی شنیده می‌شود، خواننده می‌تواند آن را به دلخواه خود، یا به طبیعت خود این «بورژوازی لیبرال» و یا به طبیعت سازمان پیکار نسبت دهد. ولی با وجود همه این سخنان باز بورژوازی



لیبرال تازه «بخشاً مرتجع» شده است و هنوز هم با این لفظ، کارهای بسیاری می‌توان انجام داد. هنوز هم قسمتی از همین بورژوازی لیبرال، که با آن «خیانت کاری»، دولت قیام را سرهم بندی کرد و با آن مکاری در رأس دولت جمهوری اسلامی که به طرز عجیبی از آمیخته شدن شورای انقلاب و دولت بازرگان بوجود آمد، وسیله سازش کامل «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» با امپریالیسم شد و «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» را بطور قطعی در صف ضد انقلاب قرار داد، بله! بر علیه همین دولتی که دست پخت خودش می‌باشد و بنا به گفته سازمان پیکار دیگر ماهیت ضد خلقی او بر همه آشکار است، بار دیگر در آذربایجان قیام کند و به کمک امپریالیست‌ها و «روحانیون مرتجعی» نظیر شریعتمداری بر علیه «حاکمیت» موجود به مبارزه برخیزد و در این میان با شعارهای «ظاهر فریب» «آزادی و دموکراسی» توده‌های «ناآگاه» را هم بفریبد. نه هر چه هست زیر سر این بورژوازی لیبرال است. از او نباید غافل شد و اگر با همه توضیحات سازمان پیکار، ما هنوز هم درست این «بورژوازی لیبرال» را نشناخته‌ایم تقصیر آن به عهده سازمان پیکار نیست. «این بورژوازی لیبرال» زرنک‌تر و مکارتر از آنست که چهره واقعی خود را به کسی بشناساند. هر چقدر آن «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» ابله است و آمادگی فریب خوردن را دارد، این «بورژوازی لیبرال» مکار و در فریب دادن متبحر می‌باشد. همه را فریب می‌دهد. همه دسیسه‌ها را بر علیه انقلاب طرح می‌کند و حتی «کمپرادورها» را هم او وارد در دولت می‌نماید ولی با همه این احوال تازه «بخشاً» «مرتجع» است و نه ضد انقلابی! باید منتظر بود تا سازمان پیکار دنباله شرح حال بورژوازی لیبرال و چشمه‌های دیگری را که این شعبده‌باز ماهر نشان خواهد داد در آینده برآید تشریح کند.

اما قبل از آن لازم است به مسئله‌ای دیگر در رابطه با برخورد سازمان پیکار با این بورژوازی لیبرال خودآفریده‌اش اشاره کنیم و بگذریم و آن این که سازمان پیکار سعی می‌کند تا در نهایت زرنکی نقشه‌هایی را که بورژوازی لیبرال برای آینده کشیده است از نظر خوانندگان خود مخفی دارد تا پس از آن زمانی که حادثه‌ای اتفاق افتاد قهرمانان سازمان پیکار بتوانند روی صحنه ظاهر شوند و به خوانندگان خود اعلام دارند که این هم یکی دیگر از چشم بندی‌های بورژوازی لیبرال بوده است.

راستی چگونه است در کشوری که نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم کاملاً بر آن مستولی است، کسانی که منشأ همه اعمال ضد انقلابی را همین سرمایه‌داری وابسته می‌دانند از طرف سازمان پیکار به داشتن طرز فکر «مکانیکی» متهم می‌شوند ولی وقتی خود سازمان پیکار برای بورژوازی لیبرالی که به قول خود این سازمان بر «تولید و بازار داخلی» «تکیه» ندارد چنین نیرویی جادویی قائل است که می‌تواند در صحنه جنبشی بدین عظمت اینگونه مانور دهد، باز باید سازمان پیکار را دیالکتیسین دانست و پیروی او را از «مارکسیسم - لنینیسم» معتقد به «مشی توده‌ای» مسلم شمرد؟

اکنون که کمی بورژوازی لیبرال را شناختیم و کم و بیش دانستیم که مهم‌ترین خصوصیت این بورژوازی لیبرال آنست که شناخت آن تقریباً امکان پذیر نمی‌باشد، خواننده نشریات سازمان پیکار بالاخره برای دست یافتن به تصویر کم و بیش روشنی از این بورژوازی لیبرال ناگزیر است زندگی افرادی را که سازمان پیکار نام می‌برد (از قبیل بازرگان، نزیه و این اواخر و به دنبال «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» رحمت مراغه‌ای و حتی شریعتمداری) تعقیب کند.

بگذارید ما هم اکنون که ظاهراً شریعتمداری مرد روز شده است و تقریباً همه فتنه‌ها را زیر سر او می‌دانند، مانند سایر خوانندگان سازمان پیکار اندکی به مطالعه فعالیت‌های او بپردازیم و مخصوصاً اعمالی

را که شریعتمداری با انجام آنها در صف «بورژوازی لیبرال» جای گرفته با اعمالی که آیت الله خمینی انجام می‌دهد و ظاهراً هنوز هم نماینده «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» می‌باشد، مقایسه کنیم.

قبل از هر چیز بگذارید اطمینان دهیم که در اشتباه نیستیم و شریعتمداری جزو دارودسته «بورژوازی لیبرال» است و برای اینکه خواننده، این سخن را از ما باور کند نظری را که در پیام «کمیته آذربایجان سازمان پیکار» در رابطه با قیام اخیر آذربایجان آمده عیناً نقل می‌کنیم: «... نمایندگان سرمایه‌داران و لیبرال‌ها... نهضت آزادی، جبهه ملی، آیت الله شریعتمداری، کانون وکلای دادگستری و...».

البته ما قبول می‌کنیم که در اینجا مطلب اندکی پیچیده است زیرا که به جای لفظ مرکب بورژوازی لیبرال دو لفظ مستقل «سرمایه‌داران و لیبرال‌ها» آمده است و فهرست نام‌ها هم اندکی تغییر کرده، جبهه ملی و شریعتمداری به فهرست اضافه و نام استادان دانشگاه و پزشکان از فهرست حذف گردیده است، ولی به هر حال در نوشتجات سازمان پیکار به هر جا که مراجعه می‌کردیم با پیچیدگی خاص خودش بر می‌خوردیم. اساساً ما در مورد بورژوازی لیبرال دیدیم که مهم‌ترین خصوصیتش همین بغرنجی و پیچیدگی او می‌باشد. مضافاً آنکه با خارج شدن سنجابی از کابینه بازرگان، تئوریسین‌های سازمان پیکار که مسیر جریان‌ها را از روی حرکت افراد تشخیص می‌دهند، جبهه ملی را آن چنان از حساب‌ها کنار گذاشته بودند که در تحلیل هایشان دیگر جای خاصی برای آن قائل نبودند. اما اکنون که باز صداهایی از آن سمت به گوش می‌رسد باید با پس و پیش کردن خُضار جایی هم برای آنها باز کرد. و اگر اینجا هم اصطلاح بورژوازی لیبرال به دو پاره سرمایه‌دارها و لیبرال‌ها تقسیم می‌شود، شاید همین امر مصلحت آن بوده است. به هر حال اگر کسی بخواهد زیاد دقیق باشد ناگزیر است که به‌طور کلی از بحث کردن با سازمان پیکار صرف‌نظر کند زیرا همانطور که سازمان پیکار خود می‌داند به گفته لنین بحث جدی با آدم‌هایی که بلد نیستند برخوردی جدی داشته باشند، مشکل است. ولی ما برای ارائه این بحث که می‌دانیم چندان هم جدی نیست ولی آن را به نفع جنبش می‌دانیم از موشکافی زیاد خودداری می‌کنیم و این حق هم برای سازمان پیکار محفوظ است که بعداً بگوید حرف ما را درست نفهمیده‌اید!

باز گردیم و آن گناهان شریعتمداری که وی را به نماینده «سرمایه‌دارها» و «لیبرال‌ها» تبدیل کرده و در مقابل خمینی این نماینده «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» قرار داده مورد بررسی قرار دهیم. برای اینکار همین پیام «کمیته آذربایجان سازمان پیکار» را مآخذ قرار می‌دهیم.

اولین خصلت شریعتمداری که او را در زمره نمایندگان سرمایه‌داران و لیبرال‌ها قرار می‌دهد به قول این بیانیه آنست که «آیت الله شریعتمداری بارها از سرمایه‌داری و از اینکه مالکیت اسلام نامحدود است دفاع کرده‌است» ولی حالا که ما شریعتمداری را با خمینی مقایسه می‌کنیم، در همین پیام متوجه می‌شویم که خمینی نیز به شکلی دیگر از سرمایه‌داری وابسته حمایت می‌کند: «آیت الله خمینی... هرگز از پایگاه اصلی امپریالیسم امریکا، یعنی سرمایه‌داری وابسته و نابودی آن به عنوان برنامه انقلاب حرفی به میان نمی‌آورد...» و اگر آیت الله شریعتمداری فقط با حرف خود و حتی کمتر از آن با سکوت خود از سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم دفاع می‌کند، آیت الله خمینی طبق نظر همین پیام، با قدرتی که جنبش خلق به وی داده عملاً «... با شعار» ارتش برادر ماست «یکی از ارکان اصلی امپریالیسم امریکا - چرا که ارتش دست پرورده امریکا است - را در ایران حفظ کرده‌است.» پس اگر هواداری از امپریالیسم و عدم مخالفت با نهادهای امپریالیستی یکی از جُرم‌های شریعتمداری محسوب می‌گردد، در این زمینه با استناد به همین

پیام، آیت الله خمینی گوی سبقت را از شریعتمداری می‌رباید و این نه شریعتمداری بلکه به گفته «پیام»، خمینی است که ارتش را از نابودی نجات می‌دهد.

جرم دوم شریعتمداری که مسلماً از جرم اول یعنی هواداری از امپریالیسم ناشی می‌شود از نظر پیام کمیته آذربایجان، پیامی است که شریعتمداری در جریان حمله به پاوه و آغاز جنگ کردستان می‌فرستد. ولی مطالب خود بیانیه چنان است که لازم نیست ما تذکر دهیم که اساساً این حمله به دستور خمینی شروع شد و شریعتمداری تنها با آن «هم‌صدا» گردید. خود پیام چنین می‌گوید: «مگر خود شریعتمداری در جریان پاوه هم‌صدا با هیئت حاکمه نشد؟ مگر از ارتش نخواست ضد انقلابیون (خلق کرد) را در پاوه سرکوب کند؟». توجه داشته باشید که این هیئت حاکمه همان هیئت حاکمه پس از عروسی تیر ماه است که احتمال «دوگانگی» در آن می‌رود و به نظر پیام سازمان پیکار، خمینی نیز در آن نقش برجسته‌ای دارد. سومین جرم شریعتمداری از نظر پیام، همدستی با سرمایه‌داران در سرکوب کارگران است و پیام می‌نویسد: «مگر آیت الله شریعتمداری نبود که وقتی کارگران مبارز کارخانه توکلی بعلت کارشکنی‌های کارفرما، کارخانه را بدست خود گرفتند، آنها را غاصب نامید و از توکلی حمایت نمود؟».

دیگر لازم نیست ما از نشریه پیکار، دهها نمونه از بند وبست‌های هیئت حاکمه و نمایندگان خمینی با صاحبان کارخانه‌ها برعلیه کارگران شاهد بیاوریم. اگر اقدامات شریعتمداری در این زمینه آن قدر محدود است که می‌توان آنها را برشمرد، اقدامات هیئت حاکمه و نمایندگان خمینی در این زمینه قابل شمارش نیست. پیام پیکار می‌پرسد: «مگر همین پسر آیت الله شریعتمداری نبود که بعد از روزها تحصن و اعتصاب غذای کارگران بیکار در باشگاه کارگران با وعده و وعید می‌خواست تحصن آنها را درهم بشکند؟ و آیا کمیته‌های وابسته به حزب جمهوری خلق مسلمان نبودند که در سرکوب تظاهرات کارگران و بیکاران شرکت می‌نمودند؟» و البته در این زمینه لازم نیست ما بگوییم که صرفنظر از سایر اعضای خانواده خمینی، حالا که صحبت از پسر شریعتمداری است و حضور او در جلسات آنچنانی، همین پسر خمینی بدون تردید صدها بار بیشتر از او در این گونه جلسات حاضر می‌شود و «کمیته‌های امام خمینی» صدها بار بیشتر از کمیته‌های حزب جمهوری خلق مسلمان به سرکوب کارگران دست می‌زنند و در همین جا نیز اضافه کنیم که میان ما و نویسندگان این پیام در این زمینه اختلاف نظر وجود ندارد و ما هم این مطالب را نه از لحاظ بیان اختلاف نظر، بلکه به خاطر تأکید بر اشتراک عقیده‌مان در این زمینه اظهار می‌داریم و حتی این را هم متوجه هستیم که بیانیه به این جهت سابقه شریعتمداری را روشن کرده و افشاء می‌کند که او اکنون گویا خود را هوادار خلق جا زده است و بهیچوجه منظور بیانیه هم از بیان ضد خلقی بودن شریعتمداری بیان خلقی بودن خمینی نیست. ما اکنون با در نظرگیری همه این جنبه‌هاست که این موضوع را مورد نظر قرار داده و پیگیری می‌نماییم.

لازم به یاد آوری است که شریعتمداری و خمینی با وجود همه این مشابهت‌ها، اختلافاتی نیز با یکدیگر دارند که این اختلافات بخصوص در مورد نظرشان پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی بطرز بارزی تجلی یافته است: از یک طرف خمینی بی‌قید و شرط با این قانون موافق است و از طرف دیگر شریعتمداری پذیرش آن را مشروط به شرطی می‌داند. با توجه به این امر سازمان پیکار خود هشدار می‌دهد که مبدا کسی فریب این اختلاف ظاهری را بخورد و توضیح می‌دهد که میان آنها اختلاف اساسی وجود ندارد و تمام تبلیغات سازمان پیکار هم پس از قیام اخیر آذربایجان اساساً مصروف تشریح بی‌اهمیت بودن و اساسی

نبودن همین تفاوت می‌شود و به همین جهت هم از توده‌ها می‌خواهد تا فریب شریعتمداری و دار و دسته‌اش را نخورند. به عین مطالبی که در این زمینه در مقاله «دعای ولایت فقیه...» آمده است توجه می‌کنیم: «قانون اساسی دست پخت خبرگان با به رسمیت شمردن ولایت فقیه (به مثابه ارتجاعی‌ترین نهاد و سمبل دیکتاتوری) با ثانوی کردن تمامی نهادهای استثمارگرانه سرمایه‌داری وابسته و با به زیر پا گذاشتن آشکار دموکراسی و اصول آزادیخواهی بدون شک دارای محتوا و مضمون ضد خلقی است...». بدین ترتیب سازمان پیکار ماهیت آن قانون اساسی را که خمینی بدون قید و شرط از آن دفاع می‌نماید اینگونه بیان کرده و از نظر او میان ماهیت مخالفت شریعتمداری و ماهیت موافقت خمینی تفاوتی وجود ندارد. «منظور آنها (و از جمله شریعتمداری) این است که حق مشورت و سهمی از قدرت به آنها داده شود...» و «بدین ترتیب روشن می‌گردد که ایشان (شریعتمداری) وقتی شعار اصلاح ماده ۱۱۰ را زیر پوشش شعارهای دموکراتیک مطرح می‌سازند و وقتی از دموکراسی و «انحصار طلبی» سخن می‌رانند چه منظوری دارند و چرا از هیچکدام از خواست‌های ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری وابسته کارگران و توده‌های ستمدیده پشتیبانی نمی‌کنند».

می‌بینیم که خمینی و شریعتمداری در زمینه سیاست نه از لحاظ نظری و نه از لحاظ عملی با هم تفاوتی اساسی ندارند بلکه هر چه مشاهده می‌شود شباهت است و نوشتجات خود سازمان پیکار هم ادعای ما را بهتر از خودمان ثابت می‌کند! اکنون یک سؤال پیش می‌آید و آن این است که پس چرا از نظر این سازمان شریعتمداری نماینده «سرمایه‌داران» و «لیبرال‌ها» و خمینی نماینده «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» می‌باشد. اگر ما همانطور که مارکس می‌گفت اشخاص را از روی اعمالشان قضاوت کنیم، کدام تفاوت عملی بین آن دو موجود است که آنها را به دو طبقه مختلف نسبت می‌دهیم. ولی شاید ما دچار متافیزیک شده و همین دید متافیزیکی به ما امکان داده باشد که چنین سؤالاتی را درمقابل سازمان پیکار بگذاریم؟ مگر سازمان پیکار نشان نداده بود که «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» بالاخره در تیرماه امسال به وساطت بورژوازی لیبرال خود را در اختیار امپریالیسم قرار داد و به این ترتیب به صف ضد انقلاب پیوست و در اتحاد با امپریالیسم عمل کرد. شاید ما این مقطع از پروسه را گرفته و به تحول آن در گذشته توجهی نکردیم. شاید خمینی و طبقه او «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» پس از سیر یک مرحله تکاملی به سازش با امپریالیسم رسیده‌اند در حالی که شریعتمداری و طبقه‌اش «سرمایه‌داران» و «لیبرال‌ها» از همان آغاز و ذاتاً در صف امپریالیسم قرار داشتند. اگر جریان امور چنین باشد مسلم است که ما سؤالی متافیزیکی مطرح ساخته‌ایم ولی فراموش نکنیم که سازمان پیکار این جمله را که «هرگز از پایگاه اصلی امپریالیسم امریکا، یعنی سرمایه‌داری وابسته و نابودی آن به عنوان برنامه انقلاب حرفی به میان نمی‌آورد...» در مورد خمینی قبل از قیام بهمن ماه و در ارتباط با همان زمانی می‌گوید که به نظر او خمینی و طبقه‌اش «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» در صف انقلاب قرار داشتند و هنوز تا سازش‌گذاری در تیرماه با امپریالیسم راهی طولانی در پیش بود و شعار «ارتش برادر ماست» و سیاست حفظ ارتش ضد خلقی نیز به همان دوران قبل از قیام بهمن ماه و اوائل قیام مربوط می‌شود. پس بحث بر سر این نیست که خمینی پس از مراحل انقلاب به سازش با امپریالیسم رسیده باشد بلکه از نظر سازمان پیکار و با توجه به این گفته‌ها و در همان زمانی که حتی سازمان پیکار نیز خمینی را «رهبر انقلاب» خطاب می‌کرد، خمینی همین خصلت‌ها را داشته است. پس چگونه می‌توان این تفاوت پایگاه خمینی و شریعتمداری را توضیح داد. گاهی اوقات در نوشته‌های

اپورتونیستی به اصطلاح مُضحک «خرده‌بورژوازی مذهبی» برخورد می‌کنیم که این هم می‌تواند مشکل‌مان را حل کند زیرا هم شریعتمداری و هم خمینی هر دو روحانی‌اند و اگر خرده‌بورژوازی مذهبی «واقعاً» موجودیتی داشته باشد» هر دو به یک نسبت می‌توانند بر آن حقی داشته باشند و اگر از روی افرادی که از این دو حمایت می‌کنند بخواهیم قضاوت کنیم (و استفاده از این روش هم خصوصیت پاره‌ای از اپورتونیست‌های ماست) میان ترکیب طبقاتی مردمی که در تبریز به هواداری از شریعتمداری به خیابان‌ها می‌ریزند با ترکیب طبقاتی مردمی که در قم به هواداری از خمینی تظاهرات می‌کنند چندان تفاوتی وجود ندارد و البته لازم به گفتن هم نیست که اساساً می‌توان راجع به یک جریان سیاسی و طبیعت آن از روی ترکیب توده‌های مردمی که آنرا تقویت می‌کنند قضاوت نمود بلکه باید طبیعت جریان را از روی ایده‌آل‌ها و هدف‌ها و اعمالش تشخیص داد.

اما چه دلایلی این تفاوت در پایگاه طبقاتی را ضروری می‌سازد و چه مصالحی پایگاه طبقاتی خمینی را «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» و پایگاه شریعتمداری را «سرمایه‌دارها» و «لیبرال‌ها» قرار می‌دهد؟ مسلماً همان مصلحتی که بورژوازی لیبرال را با آن خصال عجیب خود وارد تئوری سازمان پیکار کرده است، «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» را نیز برای ایفای نقش مقابل وی می‌آفریند و این مصلحت مطمئناً واقع بینی سازمان پیکار نمی‌باشد.

ما از آغاز این مقاله تا اینجا مرتباً «عبارت خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» را تکرار کرده‌ایم بدون آنکه به ترکیب آن ایرادی گرفته باشیم. ولی این کار ما بدان دلیل نیست که این عبارت را کاملاً فهمیده و در مورد آن چون اصطلاح «بورژوازی لیبرال» دچار ابهام نباشیم!! درست برعکس از آن جهت به ترکیب این عبارت دست زدیم که از آن بطور کلی هیچ چیز دستگیرمان نشد و اگر سازمان پیکار در مورد «بورژوازی لیبرال» با وجود ناتوانیش در تعریف خصوصیت این بورژوازی لاقلاً مصداق‌های آن را برایمان بیان کرده بود، در مورد این «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» دیگر حتی این حد از اطلاعات را هم در اختیار ما قرار نمی‌دهد و ما را در مورد این خرده‌بورژوازی به خودمان وامی‌گذارد تا با توجه به دو صفت «مرفه» و «سنتی» پیش خود تصویری از این خرده‌بورژوازی ترسیم کنیم و ما هم پیش خود خیالاتی می‌کنیم و به حساب خودمان «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» را مثلاً آن بخش از خرده‌بورژوازی می‌دانیم که در زمینه تولیدات کاملاً سنتی فعالیت دارد و از اینجاست که ذهنمان متوجه سوهان پزهای قم و قالیبافان کاشان و گرسازان اصفهان و پشمک پزهای یزد می‌شود. ولی در این مورد کلمه مرفه اندکی خاطرم‌ان را می‌آزارد.

چون اثبات این که اینها «مرفه» هستند، نیازمند یک مطالعه عینی است. ما توقع داشتیم که سازمان پیکار این کار را به عهده خواننده‌اش نگذارد و یا لاقلاً مدارک این مطالعه را در اختیار وی قرار دهد. ولی آیا واقعاً ما درست پیش می‌رویم؟ آیا منظور از خرده‌بورژوازی مرفه سنتی همین افراد هستند؟ هر چه هم دلایل عقلی ما کافی باشد این تولید کنندگان خرده پا یا آنقدر پراکنده و در کل اقتصاد آنقدر وجودشان ناچیز است که مشکل بتوانند یک جریان اجتماعی را بوجود آورند. آن هم جریانی آنچنان بزرگ که بتواند در جنبش عظیم مردم ما مقام غالب و رهبری را کسب کند. بدین خاطر است که با احتساب این افراد در صف خرده‌بورژوازی سنتی به دنبال اشخاص دیگری می‌رویم که این تعریف در مورد آنها هم کم و بیش مصداق داشته باشد. بسیار خوب، آیا خرده بورژواهایی که بطور سنتی در ایران بوده‌اند مانند: بقال‌ها، آرایشگرها، قصاب‌ها و غیره را به حساب همین قشر بیاوریم یا نه؟ در این خصوص باید یادآور شد که نه

تنها بسیاری از این بیچاره‌ها را نمی‌توان «مرفه» دانست بلکه در رابطه با سنتی خواندن آنها نیز ایرادهایی وجود دارد. اما با وجود این بعید به نظر می‌آید که بین اینها افراد مرفهی وجود نداشته باشند و بدین لحاظ اگر نه همه آنها، لاقلاً تعدادی از مرفه‌هایشان را که می‌توان به فهرست اضافه کرد.

خلاصه، با همین معیارها می‌توان به سراغ قشرهای دیگر خرده‌بورژوازی هم رفت و با دلایلی از این قبیل بر لیست «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» افزود. اما ما غرق در همین خیالاتیم که «پیام کمیته آذربایجان» سازمان پیکار همه رشته‌هایمان را پنبه می‌کند و همه کسانی را که ما جزو «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» آورده بودیم از قبیل روحانیون، مدیران پولدار بعضی مدارس شمال شهر تهران و بعضی دلال‌های پولدار بازار و غیره از صف خرده‌بورژوازی مرفه سنتی خارج می‌سازد و معلوم می‌شود که خمینی اساساً نه نماینده اینها، بلکه نماینده دسته بندی‌های دیگری است. «آیت الله خمینی به دلیل این که تحت رهبری طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی آن قرار نداشت بلکه حتی نماینده اصناف، دهقانان خرده پا و زحمتکشان نبود بلکه بیشتر نماینده کاسبکاران پولدار بود...».

با خواندن این مطالب دچار چنان نومیدی می‌شویم که از هر تلاشی در زمینه یافتن مصداق «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» دست بر می‌داریم و همه کوشش‌های ما نیز برای یافتن خرده‌بورژوازی مرفه سنتی نقش بر آب می‌گردد. ما هرچه کاسبکار پولدار می‌شناختیم در زمره اصناف جای داشتند که حالا معلوم می‌شود آیت الله خمینی نماینده آنها هم به حساب نمی‌آید.

اکنون که از تلاش در این زمینه ناامید شدیم، بکوشیم از راه دیگری به موضوع نزدیک شویم و ببینیم سازمان پیکار از چه طریقی رابطه بین خمینی و خرده‌بورژوازی مرفه سنتی را کشف کرده‌است. معمولاً با تحلیل عقاید سیاسی- اجتماعی و برنامه‌های عملی یک شخص یا یک حزب می‌توان موضع طبقاتی وی را مشخص کرد. یعنی با درنظر گرفتن این که اگر این ایده آل‌ها و این برنامه‌ها تحقق پذیرد منافع طبقاتی کدام قشر، یا طبقه تأمین می‌گردد، میتوان این شخص یا این حزب را چه بخواهد و چه نخواهد به فلان قشر یا طبقه وابسته دانست. و البته در مورد کسانی که قدرت اجرایی در دست خودشان است و مشغول تنظیم و رتق و فتق امور یک مملکت هستند، کار ما از این هم آسان‌تر است. کافیهست به زندگی روزمره نگاه کنیم تا ببینیم زندگی چه کسانی تأمین می‌گردد و چه کسانی سرکوب می‌شوند تا بگوییم این دست اندرکاران نماینده چه قشر یا طبقه‌ای هستند.

اما در مورد وابستگی خمینی به «خرده‌بورژوازی سنتی» بفرض آنکه اصلاً این وابستگی وجود داشته باشد، باید از سازمان پیکار پرسید که چگونه این رابطه را کشف کرده‌است؟ ولی از آنجا که بارها شنیده‌ایم سازمان پیکار از مارکسیست - لنینیست‌های معتقد به «مشی توده‌ای» اصل تشکیل یافته، مطمئنیم که برای اثبات این قضیه در سه زمینه به تحقیق می‌پردازد!!!

در زمینه اصول عقاید باید گفت که خمینی جز تأکید بر نقش ولایت فقیه نظرات ویژه‌ای ابراز نکرده که از آن طریق بتوان رابطه بین او و «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» را دریافت و در مورد ولایت فقیه نیز بهیچوجه نمی‌توان آن را با نیازهای طبقاتی «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» توجیه نمود و تا جایی که به سازمان پیکار مربوط است قبل از آنکه خمینی را نماینده «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» بدانند یک چنین تحقیقی در اصول عقاید ایشان به عمل نیآورده است و شاید هم آن را لازم ندانسته است، زیرا خمینی از آغاز قیام تا زمان سقوط شاه بهیچوجه به عقایدی که خود روزی ابراز داشته بود اشاره ننمود و بارها تأکید کرد که

قصد ایجاد حکومت روحانیون و یا حکومت فقها را ندارد و میلیونها مردمی که خمینی را به عنوان سمبل جنبش خویش انتخاب نمودند هیچگاه از عقایدی که وی زمانی در مورد ولایت فقیه ابراز کرده بود اطلاع نداشتند و اگر هم مطلع می‌شدند بهیچوجه نمی‌توانستند ماهیت آن را تشخیص دهند. آنچه را که آنها از خمینی می‌فهمیدند تنها سرسختی او در برکناری شاه، فریادهای او از مظالم شاه و لزوم رفع این مظالم از مردم بود. پس با وجود آنکه نظرات خمینی راجع به حکومت ولایت فقیه و حکومت اسلامی اینگونه بود، خمینی نه به خاطر داشتن چنین عقایدی که در طول قیام آنها را کنار گذاشت و یا لااقل از توده مردم کتمان داشت بلکه به دلیل همان خصوصیتی که ذکر آن رفت، مورد پذیرش مردم قرار گرفت.

به هرحال از طرف سازمان پیکار در این زمینه کاری صورت نگرفته و این حکم هم که خمینی نماینده «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» است از تنگنای این بحث‌های پیچ در پیچ نگذشته است.

گذشته از این باید پرسید که آیا این رابطه طبقاتی را سازمان پیکار از روی برنامه‌ای که خمینی برای جنبش تعیین کرده تشخیص داده است؟ همه می‌دانند که خمینی آگاهانه مراقب بود هیچ برنامه‌ای را جز خروج شاه قبل از اطمینان به سرنوشت اعلام نکند و همین امر بود که همه طبقات را کم و بیش تا آخر نسبت به وی امیدوار نگه داشت و این مسئله را خود سازمان پیکار نیز در «پیام کمیته آذربایجان» تصریح کرده و می‌گوید: «آیت الله خمینی... خود برنامه‌ای نداشت...». بدین ترتیب دیگر نمی‌توان بر مبنای تحلیلی که سازمان پیکار از برنامه مبارزاتی خمینی بعمل آورده به کشف این رابطه نائل آمد. ولی آیت الله خمینی چه قبل و چه بعد از قیام فعالانه در جریان عملی امور شرکت داشت و شاید هم از طریق بررسی همین اعمال اوست که سازمان پیکار به این شناخت رسیده که وی نماینده «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» است. اما یک چنین فرضی نیز با مراجعه به آثار و نوشتجات سازمان پیکار بی‌اساس از کار در می‌آید. سازمان پیکار هر جا کارنامه اعمال خمینی را باز می‌کند جز از تلاش برای جلوگیری از نابودی نهادهای امپریالیستی و برحذر داشتن مردم از عمق بخشیدن به انقلاب چیزی نمی‌بیند و ما در فوق، نقل قول‌های زیادی در این زمینه از نوشتجات سازمان پیکار آوردیم و خواننده نیز خود می‌تواند دهها و صدها نمونه از آن را در سایر نوشتجات سازمان پیکار ببیند. سازمان پیکار حتی ساده لوحی آن «اپورتونیست‌هایی» را که «زیگراگ‌های» هیئت حاکمه آنها را دچار سرگیجه می‌کند ندارد و به همین دلیل هم ژست اخیر «ضدامپریالیستی» حکومت را که با اشغال سفارت آمریکا آغاز شده جدی نمی‌گیرد. ولی در حالی که سازمان پیکار برای اثبات تلاش خمینی و هیئت حاکمه‌ای که به نظر این سازمان خمینی در آن نقش عمده‌ای دارد در جهت تحکیم و یا به بیان دقیقتر احیای بورژوازی وابسته به امپریالیسم اسناد و شواهد بسیاری در دست دارد، حتی در یک مورد نیز به اقداماتی اشاره نمی‌کند که خمینی برای تأمین منافع این «خرده‌بورژوازی مرفه» بعمل آورده باشد. راستی این چه بستگی افلاطونی میان فرد و طبقه است که ما بهیچوجه تجلی خارجی آن را نمی‌بینیم.

واقعیت آنست که نه درجهان خارج، قشر بندی مشخصی وجود دارد که بتوان آن را زیر مقوله «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» درآورد و نه طبیعتاً رابطه‌ای بین خمینی و این طبقه موهوم می‌توان برقرار ساخت. همه اینها اصطلاحاتی خود ساخته است که اپورتونیست‌ها برای سرگرمی خود و مغشوش کردن وجدان انقلابی خلق ما اختراع کرده‌اند. اینها اذعان دارند که هر چه حکومت کنونی ما انجام می‌دهد در جهت تحکیم موقعیت سیستم بورژوازی وابسته به امپریالیسم است و این امری است که همه مردم ما

به عینه و به روشنی می‌بینند و آن قدر هم واضح است که حتی اپورتونیست‌های سازمان پیکار نیز که تا کنون برای انکار واقعیات جسارت بسیاری از خود نشان داده‌اند، جرأت انکار آن را ندارند. پس با اذعان به این واقعیات و حتی حرکت از آنها در صدد لوٹ کردن و مخدوش ساختن حقایق برمی آیند و حاصل کار آنها نیز همان آشفته فکری است که ما گوشه‌ای از آن را در فوق دیدیم.

اما ببینیم خود واقعیت چیست که در تحلیل هایشان اینگونه تحریف شده انعکاس می‌یابد.



## واقعیت چیست؟

جنبش‌های نسبتاً وسیع سال‌های ۴۲ - ۳۹ اگر هیچگونه هدف جدی سیاسی و اقتصادی را تعقیب نمی‌کرد و حتی اگر نتوانست به مقیاس کوچکی مردم را در جهت مطالبه نزدیکترین خواست‌های اقتصادی و سیاسی‌شان تشکل بخشد، با این وجود دوره بسیار مهمی در تاریخ نهضت‌های انقلابی ما بشمار می‌رود. دوره‌ای که اهمیت آن در پیشبرد و ارتقاء سطح آگاهی توده‌ها و در رأس آن روشنفکران انقلابی تأثیرش به مراتب بیشتر از مبارزاتی بود که در دوران مصدق جریان داشت.

خلق ما برای آن که بتواند به دوران جدیدی از مبارزه پای نهد، مجبور بود تا با گذشته خود تسویه حساب کرده و راه تازه‌ای را در مبارزات خویش انتخاب نماید.

مصدق مردی بزرگ بود، اما متأسفانه از خود سنت بدی را در نهضت انقلابی خلق ما بر جای نهاد. او افکار مردم ما را متوجه مبارزات پارلمانی و قانونی کرد. آن شکل از مبارزه که بخصوص بعد از مرداد ۳۲ دیگر نمی‌توانست کاربردی داشته باشد. اما از طرف دیگر، در جناح چپ هنوز اکثر چشم‌ها به دنبال حزب توده بود و اکثراً چنین گمان می‌بردند که به هر حال دستگاهی با آن همه عظمت را نمی‌توان به حال خود رها ساخت، بلکه باید به راهش آورد.

وجود دوران ۴۲ - ۳۹ لازم بود که مردم احتضار و مرگ جبهه ملی را در جلو چشمان خود ببینند و از مرگ قطعی حزب توده آگاهی یابند تا بدین طریق امید خود را برای همیشه به این دو ارگان از دست بدهند و دوران نوینی را در جنبش انقلابی خلق آغاز کنند. دورانی که در آن نهضت انقلابی ما درصدد ایجاد تشکیلاتی جدید و در پیش گرفتن راهی نوین بر می‌آید و آثار عملی آن نیز چند سال بعد ظاهر می‌شود.

توده‌های مردم و بخصوص خرده‌بورژوازی شهری و تجاری که به علت «تکیه» دادوستدشان بر تولید «سنتی» هنوز خصلت ملی خود را حفظ کرده بودند، در مقابل خطر هجوم نهایی بورژوازی وابسته، به قیام برخاستند و برای تحقق خواسته‌های خود به سراغ رهبران جبهه ملی رفتند. اما این رهبران که دیگر رمقی در آنها نمانده بود، جز آنکه ترس خود را ظاهر سازند، کاری نمی‌توانستند انجام دهند و حزب توده هم اساساً در صحنه حضور نداشت. تنها مصدق بود که در اسارت شاه همچنان در یادها زنده ماند و از همان جا با اشاره به نبرد الجزایر نشان داد که شایسته آنست تا خاطره‌اش همچنان به عنوان یک مرد بزرگ

در دلها باقی بماند.

بسیار طبیعی است که در چنین شرایط، و درمیان آنهمه جُن و ترس رهبران جبهه ملی، وقتی که خمینی به شاه اخطار میکند و قاطعانه از او می‌خواهد تا از تعدی و زورگویی دست بردارد، همه نظرها متوجه او شود. البته انگیزه خمینی در وهله اول منافع آن قشر از روحانیون بود که بیش از همه تحت فشار رژیم اختناق شاه قرار داشتند و او هرگز «برنامه‌ای» اعلام نکرد که با منافع گروه خاصی از مردم انطباق داشته باشد و تنها در مقابل تعدیات شاه ایستادگی نمود و این کار هم در آن زمان خواست همه کسانی بود که در جنبش شرکت داشتند. بدین ترتیب ایستادگی خمینی در مقابل شاه در تلفیق با زمینه مذهبی تفکر شرکت‌کنندگان در جنبش خیلی زود برای او مقام والایی کسب نمود و کشتار وحشیانه ۱۵ خرداد و دستگیری و تبعید خمینی، خاطره خمینی را با خون شهدای خلق در هم آمیخت و سرسختی بعدی‌اش در مورد بر کناری شاه به احترام مردم نسبت به او تداوم بخشید. این شمه‌ای از آن فصل تاریخ است که خرده بورژوازی شهرها و تجار ملی را پشت سر خمینی می‌بینیم و بازتاب مسخ شده آن را هم در شرایط کنونی می‌توان در آثار اپورتونیست‌های امروزی دید که هنوز خمینی را نماینده «خرده‌بورژوازی سنتی، ملی، مذهبی» و غیره می‌دانند. درحالی که نه در آن زمان و نه امروز هرگز خمینی «برنامه‌ای» ارائه نداد که با منافع طبقاتی قشرهای مختلف خرده‌بورژوازی انطباق داشته باشد. او برای دفاع از منافع ویژه روحانیون به میدان مبارزه آمد و جنبش که فاقد هرگونه رهبری بود در وجود او به جستجوی آن پرداخت و او نیز بر این جنبش تکیه داد و با پایداری بعدی خویش حق شناسی‌اش را نسبت به مردمی که البته به دنبال خواست‌های خودشان بودند و تنها زیر نام او مبارزه می‌کردند و بیرحمانه قتل عام می‌شدند نشان داد. اما وقتی که به دورانی اشاره می‌کنیم که خمینی با تکیه به منافع خاص قشری از روحانیون در مقابل شاه قد علم کرد، باید بلافاصله یک نکته را نیز توضیح دهیم و آن هم موقعیت روحانیون در جامعه‌ایست که حاکمیت فتووالی سال‌ها از آن رخت بر بسته و نظام تولیدی فتووالی نیز آخرین روزهای عمر خود را می‌گذراند و اکثر بخش‌های اقتصادی در دست بورژوازی وابسته و تنها بخش کوچکی از آن هنوز در اختیار بورژوازی ملی قرار داشت.

در مناسبات فتووالی، روحانیون قشری از جامعه را تشکیل می‌دادند که در آن، حتی اگر در دورافتاده‌ترین دهات و با مسکنت کامل هم زندگی می‌کردند، باز صاحب امتیاز محسوب می‌شدند زیرا می‌بایست بخشی از حاصل تولید در سرِ خرمن تحویل آنها گردد و اگر فی‌المثل زارعی از پرداخت این سهم خودداری می‌کرد به زور از وی گرفته میشد. طبیعی است که منافع روحانیون به عنوان یک قشر کم و بیش منسجم شدیداً با حفظ نظام فتووالی انطباق داشت ولی پس از سقوط حاکمیت فتووالی و همراه با آن حذف مستمری روحانیون از حاصل تولید فتووالی، روحانی ناگزیر شد تا درِ ازای خدمتی که انجام می‌دهد، مزد دریافت دارد و همین خود باعث تشدید قشر بندی روحانیون گردید. دیگر آن شخص روحانی که به منبر می‌رفت زندگیش به مستمری لایتنیری وابسته نبود که سیستم تولیدی فتووالی برایش مقرر می‌داشت بلکه زندگی او از دستمزدی که مثلاً برپاکنندگان مجلس روضه خوانی به او می‌دادند و یا از طریق عایداتی که مراجعینش نصیب او می‌ساختند می‌گذشت. در این حالت منافع او دیگر بطور مستقیم توسط نظام تولیدی موجود تأمین نمی‌گردید بلکه بیشتر به فعالیت شخصی و جهت‌گیری‌های اجتماعی خود او بستگی می‌یافت. اگر در نظام فتووالی منافع روحانیون صرفاً با حفظ همین نظام تأمین می‌گردید، حالا منافع وی با منافع

مراجعه‌نش تطابق پیدا می‌کند و چون این مراجعین از قشرها و طبقات گوناگون تشکیل یافته‌اند، قشربندی درون روحانیون انعکاسی از منافع قشرها و طبقات گوناگون می‌گردد و بدینگونه تشدید می‌یابد. گذشته از این باید دانست آنچه که روحانیون انجام می‌دهند اساساً کار فکری است و آنها، به اصطلاح، کارگران ایدئولوژی مذهبی‌اند. همان ایدئولوژی‌ای که تاب هر نوع تفسیر را دارد و می‌توان آن را مطابق منافع طبقات گوناگون تعبیر کرد.

به این ترتیب می‌بینیم وقتی که از منافع ویژه روحانیون سخن می‌گوییم این منافع آنچنان نیست که از منافع سایر طبقات و گروه‌های جامعه کاملاً جدا باشد زیرا همانگونه که گفتیم قشربندی درون روحانیت تشدید یافته و هر قشری منافع گروه یا طبقه خاصی را منعکس می‌سازد. اما باید توجه داشت که این انعکاس منافع نمی‌تواند به معنی بیان منافع باشد و بدین لحاظ در جامعه بورژوازی باید خواسته‌ها و نیازهای طبقات را با روشنی و دقت بیان نمود تا هر گونه انعکاس منافع طبقاتی «بیان» آن منافع تلقی نگردد.

و اما مسلم است که در یک جامعه تحت سلطه نو استعماری، چون جامعه ما، که بورژوازی وابسته دولتی حیات اقتصادی و سیاسی آن را در چنگال خود داشته و به چاکری امپریالیسم کمر بسته است، برای تحکیم این روابط به عده‌ای از روحانیون هم احتیاج بوده و آنها با دریافت مزد مناسب می‌توانند خدمتگذار باشند. ولی عده‌ای دیگر از روحانیون که با طبقات محروم جامعه سروکار پیدا می‌کنند و تحت فشار همین دولت بورژوازی وابسته قرار می‌گیرند به انقلاب کشیده می‌شوند و تفسیری انقلابی از مذهب به دست می‌دهند. طبیعی است در جامعه‌ای که اختناق و سرکوب شدید، تماس توده مردم را با هرگونه ایدئولوژی انقلابی قطع کرده‌است، این تفسیرهای انقلابی از مذهب بر دل توده‌هایی که تنها بار ایدئولوژیکشان مذهب است، می‌نشیند و بدین‌گونه این قشر از روحانیون در خدمت انقلاب قرار می‌گیرند و هیچ جریانی هم نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد.

اما از آن طرف روحانیون خود فروخته در دستگاه بورژوازی وابسته نیر کم نیستند، آنها بطور مشخص در رژیم محمد رضا شاه جلال، در رده بالا به آخوندهای درباری و در رده پایین به آخوندهای ساواکی معروف شدند.

اوقاف که در جامعه فتودالی نام شرعی املاک روحانیون بزرگ بود، توسط دولت از آنها گرفته شد تا در سازمانی دولتی به وسیله‌ای برای اجیر کردن آخوندها تبدیل گردد و حالا دیگر نه تنها موقوفات امتیازی برای روحانیون به حساب نمی‌آمدند، بلکه تنها قلاده‌ای بودند که بر گردن آنها سنگینی می‌کردند.

بهر حال انعکاس مسخ شده این دوره از جنبش یعنی سالهای ۴۲ - ۳۹ هنوز هم در تحلیل‌های اپورتونیستی مشخص کننده پایگاه طبقاتی خمینی است. آنها وقتی که به تاریخ آلمان مراجعه می‌کنند باز خمینی را نه از روی انگیزه‌هایی که او را در مقابل شاه قرار می‌داد، بلکه از روی افرادی که پشت سر او بودند، می‌شناسند. شاید این اشتباه در آلمان چندان خطرناک نبود زیرا در آن شرایط حاد، منافع همه نیروهای ملی به هم گره خورده بود و این تحلیل نادرست تفاوتی در اصل قضیه ایجاد نمی‌کرد. ولی اشتباه بزرگ و خطرناک اپورتونیست‌ها در آن است که با تحلیل یک دوره از تاریخ مبارزات خلق به نتایجی می‌رسند و بعد همان نتایج را بی‌آنکه دلایل کافی داشته باشند و تحول بعدی جامعه را در نظر گیرند، بر کل پروسه تعمیم می‌دهند.

دیدیم که خمینی در ۱۵ خرداد ۴۲ عظمت و اعتبار ویژه‌ای بدست آورد. ولی همین ۱۵ خرداد پوچی و بیهودگی شیوه مبارزه او را نشان داد و بعد از آن می‌بینیم که جنبش به راهی جدید پای می‌نهد و دوران جدیدی از مبارزات خلق شروع میشود که بررسی آن در اینجا مورد نظر ما نیست. آنچه برای بحث ما ضرورت دارد، این است که توجه کنیم طبقات و قشرهایی که در سال ۴۲ از خمینی حمایت کردند چه پروسه‌ای را طی نمودند. این نیروهای طبقاتی که در آن زمان پشت سر خمینی قرار داشتند از یک طرف بورژوازی ملی تجاری بود که بعدها یا ورشکست گردید و یا به بورژوازی وابسته تبدیل شد و از طرف دیگر خرده‌بورژوازی که یا خود را با اوضاع جدید انطباق داد و با نشستن بر خوان گسترده غارت بورژوازی وابسته به وضعیتی کاملاً غیر قابل مقایسه با گذشته دست یافت و یا درهم شکسته شد و با توهّمات خرده بورژوازی خود به صف پرولتاریا پیوست و یا آنکه با فلاکت به زندگی ناامیدانه خود ادامه داد.

بسیار بودند تجاری که در سال ۴۲ نام خمینی ورد زبانشان بود، ولی در سال ۵۰ شاگرد خود را به دلیل آنکه فهمیدند در خانه‌اش رساله خمینی دارد بی‌سر و صدا از حجره بیرون کردند. در این دوران ۱۳ ساله بهترین و وفادارترین یارانِ خاطره خمینی قشرهای محروم روحانیون و طلبه‌ها هستند که به دلایلی که فعلاً مورد بحث ما نیست خط فاصل خود را با سازمان مجاهدین خلق حفظ نمودند و همین امر هویت مستقلی به آنها می‌بخشید. خود خمینی نیز با تکیه بر منافع ویژه روحانیون و با آگاهی بر این که مبارزه مجاهدین خلق بهیچوجه در این جهت نمی‌باشد و همچنین به دلایل دیگر، گرچه با آنها به مخالفت برنخاست، ولی از آنها حمایت هم نکرد.

در آغاز جنبش جدید خلق بسیار طبیعی بود که مردم نام و یاد کسانی را زنده سازند که در گذشته با شاه مبارزه کرده بودند و به همین دلیل هم بود که قشرهای وسیعی از مردم به یاد خمینی افتادند و زمانی که این مبارزات، منافع بورژوازی وابسته و امپریالیسم را کاملاً به خطر انداخت، امپریالیسم و گروهی از همین بورژوازی وابسته به فکر بهره برداری از جنبش ضد شاه افتادند و خاطرات گذشته مردم نیز برایشان راهنمای خوبی شد تا جهت مانورهای آینده را مشخص سازند.

گذشته از این بورژوازی وابسته به دلیل همان گذشته اقتصادی و به دلیل آنکه در میان خود افرادی داشت که در سال ۴۲ فدائی خمینی بودند و با او آشنایی نزدیک داشتند و خمینی هم آنها را می‌شناخت، از شرایط مناسبی برخوردار بود.

از خرداد ۴۲ به این طرف که خمینی زندگی بی‌آلایش یک روحانی تبعیدی را می‌گذراند، اینان در هزار بستر زناکاری غنوده بودند و البته این مسئله‌ای نمی‌توانست باشد. می‌بایست خدمت خمینی رسید و عذر قصور چند ساله را خواست و از او دعوت نمود تا رهبری مبارزه را بپذیرد. به این ترتیب است که می‌بینیم خمینی از نجف به پاریس منتقل می‌گردد و این عمل، هم مورد تأیید آن دسته از محافل امپریالیستی که از سال‌ها پیش می‌گفتند دیکتاتوری و اختناق که شاه ایجاد می‌کند سرانجام ایران را به انفجاری سرخ سوق می‌دهد و هم آن دسته از محافل امپریالیستی که اعتقاد داشتند: «شاه ایرانی‌ها را بیش از لیاقت شان متمدن می‌کند» قرار گرفت و رهبری او را بر جنبش پذیرفتند زیرا فکر می‌کردند می‌توان او را به وسیله‌ای برای پایین آوردن سطح «تمدن» تبدیل نمود.

بنابراین در ایران و سراسر جهان دستگاه‌های تبلیغاتی در اختیار خمینی قرار داشتند [گرفتند] و در شرایطی که سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی تحت شدیدترین فشارهای پلیسی قرار داشتند و از هر طرف

سرکوب می‌شدند، آیت الله خمینی که تنها خواستار سرنگونی شاه بود و بر آن اصرار می‌ورزید، هژمونی جنبش را بدست گرفت.

و به تدریج که جنبش بالا گرفت قشرهای بیشتری از طبقه حاکمه جدا می‌شدند و رهبری خمینی را می‌پذیرفتند تا آنکه سرانجام آن واقعه تاریخی رخ داد و آن سازش بزرگ صورت پذیرفت. دستگاه بوروکراسی و ارتش شاهنشاهی «تسلیم جنبش» شد و به خمینی اظهار وفاداری کرد و دولتی بوجود آمد که خمینی سرِ تزئینی آن را تشکیل می‌داد.

اگر اپورتونیست‌ها می‌بینند که خمینی در پاریس هیچگاه از پایگاه اصلی امپریالیسم آمریکا یعنی سرمایه‌داری وابسته و ناپودی آن به عنوان برنامه انقلابی خود حرفی به میان نمی‌آورد (پیکار ۳۴) نه به آن دلیل است که پایگاه طبقاتیش «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» است زیرا اگر واقعا چنین بود حتماً آن موضع را اتخاذ می‌کرد. ولی علت آن که چنین حرف‌هایی نمی‌زد آن است که او در پاریس عمدتاً به بورژوازی وابسته‌ای که از رژیم شاه دلگیر بود و از جنبش خلق هم وحشت داشت، یعنی همان بورژوازی وابسته‌ای که در جمله پردازیه‌ای «اپورتونیست‌ها» از آنها ظاهراً به عنوان «بورژوازی لیبرال» نام برده می‌شود، تکیه داشت.

ولی به هر حال خمینی با هشیاری بسیار تا وقتی که در پاریس بود از هیچ «برنامه» مشخصی برای انقلاب جانبداری نکرد و همین امر خود باعث امیدواری طبقات محروم کشور می‌شد. هر دسته و طبقه‌ای فکر می‌کرد که پس از سرنگونی شاه، خمینی در صف او خواهد بود که البته این تصور نه ناشی از شعور و آگاهی طبقاتی آنها، بلکه بیشتر منعکس کننده توهمات آن طبقه و دسته بود. در این دوران خمینی هیچ مدرکی بدست نمی‌دهد تا از روی آن اپورتونیست‌ها بتوانند وابستگی او را به «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» به اثبات رسانند.

خمینی زمانی که در پاریس بود از طرفی می‌گفت قصدش ایجاد حکومت روحانیون نیست و از طرف دیگر خود را طرفدار آزادی کامل عقیده و بیان نشان می‌داد زیرا به خاطر لباسش این گمان می‌توانست وجود داشته باشد که می‌خواهد حکومت روحانیون را ایجاد کند و هم این که به دلیل مذهبی بودن حاضر به تحمل عقاید دیگران نیست. اما همه این گفته‌ها به روزهای قبل از پیروزی‌اش باز می‌گردد ولی هنگامی که قیام مردم و سازش با امپریالیسم قدرت دولتی را تقدیم او می‌دارد، اوضاع اندکی دگرگون می‌گردد و نه تنها گفته‌ها با کرده‌ها انطباق نمی‌یابند بلکه گفته‌ها هم دیگر گفته‌های روزهای گذشته نیستند. حالا پس از قیام بهمن، با گرویدن ارتش و بوروکراسی دولتی و قشرهای بورژوازی وابسته به خمینی، ارتش و بخش‌هایی از بورژوازی وابسته، از جمله بخش بوروکرات، با آن که ظاهراً در قیام بهمن شکست خورده بودند و هنوز از بدن‌هاشان خون می‌چکید، در دل خود، بیش از همه رضایت داشتند. آنها در وضع جدید همه عناصر ضروری و همه آن ابزاری را که برای تحکیم حکومت خویش لازم می‌دیدند فراهم می‌یافتند. کسی بود که بتوان خصوصیات را که به دروغ!! به شاه نسبت داده بودند به او نسبت دهند و این شخص را خودِ نهضت برای آنها آماده کرده بود.

ما پس از قیام می‌بینیم که این بخش از بورژوازی وابسته در دوستی با خمینی گوی سبقت را از همه می‌رباید، همانطور که در دوره قبل شاهدوست بود و هر روز در شاه کرامت تازه‌ای می‌دید، حالا همین کرامات را در وجود خمینی می‌یابد. هواداران دیروز خمینی که با فریاد درود بر خمینی سینه خود را در

جلو مسلسل‌ها سپر می‌کردند، حالا شاهد ظهور دوستداران تازه خمینی هستند که شور و حرارت‌شان ابداً با شور و حرارت خود آنها قابل قیاس نیست! این تازه واردان، هواداران دیروز خمینی را منافق و «نااستوار» می‌خوانند و به نظر می‌آید تا حدی هم حق دارند! زیرا دوستان قدیمی توقع شان زیاد است و مُدام «نق» می‌زنند که چرا فلان کاری که باید انجام گیرد، انجام نمی‌گیرد و چرا فلان کاری که نباید انجام گیرد، انجام می‌پذیرد. و حال آنکه این دوستداران تازه خمینی هیچ توقعی از خمینی ندارند و فقط آماده‌اند تا «چاکر» و «جان نثار» او باشند. خمینی نیز ظاهراً از اینها بیشتر خوشش آمده است. اینان در گفتارشان صمیمی و در عزمشان راسخ به نظر می‌رسند و آنقدر هم قدرت دارند که بتوان بر آنها تکیه داد. این دوستان اساساً حرفه شان صمیمیت است، صفت مشخصه شان عزم راسخ و فضیلت شان قدرت است. و این همه این امتیاز را به آنها می‌بخشد تا چون گذشته به حکومت مبتنی بر استعمار و استثمار خود ادامه دهند. اما متأسفانه! با همه این سازشکاری‌ها جنبش خلق همچنان تداوم داشته و عمق و گسترش می‌یابد. کسانی که امیدوار بودند دولت جدید که معایب و سوابق جنایتکارانه رژیم شاه را ندارد و از دم مقدس جنبش نیز تبرک یافته است، بتواند اوضاع را سروسامان دهد، به تدریج امید خود را از دست دادند و امروزه در حالی که بخش «صمیمی» و «راسخ» و «قدرتمند» دولت سخت در صدد تحکیم مواضع آن می‌باشد و وفاداری به رژیم را که حرفه خود آنهاست در میان دیگران تبلیغ می‌کنند، عناصر «ناشکیباز» و «نااستوارتر» طبقه امید خود را به این رژیم از دست می‌دهد. از همین جا ریشه آن اختلافاتی پدید می‌آید که در صف طبقه حاکمه بوجود آمده و عده‌ای از نمایندگان بورژوازی وابسته را وادار می‌سازد تا از جنبش مردم به عنوان وسیله‌ای برای سرکوب خود آن جنبش استفاده کنند.

آری در تاریخ همواره چنین بوده است که طبقات حاکم برای مقابله با نهضت‌های خلق از امکاناتی که در خود این نهضت‌ها می‌یافته‌اند استفاده می‌نمودند و حالا همانگونه که بورژوازی وابسته برای درهم شکستن خلق از فردی که شرایط گوناگون تاریخی ظاهراً او را در رأس جنبش قرار می‌دهد سود می‌جوید، بازهم باید برای رسیدن به راه حل‌های هر چه مؤثرتر به خود نهضت مراجعه کند زیرا ظاهراً و یا لاقلاً به نظر این بخش از بورژوازی وابسته راه حل‌های قبلی یک درمان قطعی نبوده است. منشاء کشمکش‌های اخیر میان طبقه حاکم را باید از این زاویه مورد توجه قرار داد و نه آنکه تضاد میان «سرمایه‌داران و لیبرال‌ها» و «خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» را علت این درگیری دانست.

اپورتونیست‌ها به دلیل ناتوانی خود از درک حقایق و به خاطر آنکه نمی‌خواهند برخوردی انقلابی با مسائل داشته باشند بجای آنکه این حقایق را برای مردم بگویند به تشریح یاوه‌های خود می‌پردازند. امروزه وظیفه همه نیروهای انقلابی است که ریشه اختلافات درون هیئت حاکمه را برای مردم توضیح دهند و شیوه‌های ضد انقلاب را در بهره‌گیری از جنبش خلق افشاء نمایند و از بیان این حقایق هم نباید این نتیجه را بگیرند که پس خلق نباید دست به قیام بزند چون امکان سوء استفاده از آن وجود دارد.

این ضرورت تاریخ است و توده‌ها جز با قهر انقلابی و با قیام قهرمانانه خود نمی‌توانند روابط نوین اقتصادی و اجتماعی را جایگزین روابط کهن سازند. امروزه وظیفه همه نیروهای انقلابیست که مبارزه توده‌ها را چنان عمق و گسترش بخشند تا حتی مقاصد دشمنان خلق برای سوء استفاده از مبارزات مردم نیز به ضد خود تبدیل گردد و این خود همان دید مارکسیستی «استفاده از تضادهای درون طبقات حاکم» است.

امروزه هستند کسانی که ابلهانه می‌گویند، حمایت ما از جنبشی به رهبری خمینی درست نبود چرا که به دشمن امکان سوء استفاده از آن را داد. آری این جور آدم‌ها نمی‌توانند به اهمیت مبارزات ضدامپریالیستی خلق پی ببرند و صرفاً با توجه به نتایج منفی قیام کار جنبش را تمام شده می‌دانند. اما باید یاد آور شد که دنیا در بهمن ۵۷ به پایان نرسیده و بعد از آن، هم نهضت خلق و هم تلاش دشمنان آن، ادامه داشته است. درچنین شرایطی برای شناخت توازن نیروها و مقابله با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مسئله مهم جنبش ما این نیست که بدانیم چه کسانی در چه سنگرهای هستند، بلکه باید ببینیم چه نیروهایی در صف انقلاب و چه نیروهایی در صف ضد انقلاب جای دارند. باید کل پروسه را در نظر گرفت و شخصیت‌ها را در این پروسه دید و نه آنکه در مقاطعی خاص صرفاً به تحلیل آنها پرداخت. لازم است به گفته‌های فوق یک نکته را نیز بیافزاییم و به این سخن خاتمه دهیم و آن توضیح نقش کمیته‌های امام می‌باشد که عده‌ای با استناد به آنها می‌خواهند برای مفهوم خودساخته «ارگان قدرت خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» مصداق واقعی پیدا کنند.

گفتیم که وقتی خمینی در پاریس به سر می‌برد، متذکر می‌شد که خواستار برقراری حکومت روحانیون نیست و به احتمال زیاد در این گفته خود صداقت داشت. او تنها بر نقش روحانیون در تبلیغات انقلابی تأکید می‌کرد و با این گفته‌ها به واقعیتی نیز اشاره می‌کرد. آنچه او بر آن تأکید می‌ورزید، نقشی بود که روحانیون در تبلیغات علیه شاه داشتند و این واقعیتی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را منکر باشد. اما با آمدن خمینی به ایران و رسیدن به قدرت اوضاع تغییر یافت. برخی از محافل امپریالیستی و قشری از بورژوازی وابسته به آنها که گمان می‌بردند با یک مصالحه ساده همه دستگاه بوروکراسی و ارتش شاهنشاهی در اختیار حکومت جدید قرار خواهد گرفت و با یک فرمان «رهبر انقلاب» همه چیز به حالت عادی باز خواهد گشت، اوضاع را چندان بر وفق مراد نیافتند. جوشش انقلابی خلق اگر چه ضربات سختی بر دستگاه بوروکراسی دولت و ارتش وارد آورد، ولی تنها موقتا کارایی آنها را از بین برد. پاسگاه ژاندارمری هرچند که اسلامی شده بود و هرچند اطاعت از آن برطبق گفته «رهبر» با متن صریح قرآن تطابق داشت، نمی‌توانست برای مردم قابل تحمل باشد. دستگاه‌های اداری مخصوصاً رؤسای ادارات که بارها مردم آنها را در مراسم رسمی در حال چاپلوسی از شاه دیده بودند، هر چند حکم جدیدی را با امضاء رهبر انقلاب در دست داشتند، نمی‌توانستند کنترلی بر امور داشته باشند و قدرت اجرایی خود را اعمال کنند. لذا ضد انقلاب چاره را در آن دید تا یک بار دیگر به خاطر سرکوب انقلاب از انقلاب سود جوید. حالا باید کمیته‌های انقلابی تشکیل می‌شد تا امور اجرایی را در کنترل گیرند و نیروی انقلاب را در آن متشکل سازند و چه بهتر که مسئولیت آنها نیز بر عهده روحانیون گذاشته شود که نقش آنها در انقلاب بهیچوجه قابل انکار نبود و خمینی نیز بر این مسئله تأکید داشت که نباید روحانیون را به خوب و بد سوا کرد، بلکه باید آنها را در هر کجا که هستند به کار دعوت کرد و از آنها تبعیت نمود. به این ترتیب بسیاری از روحانیون که در انقلاب شرکت نکرده، و حتی نسبت به دستاوردهای آن هم هیچ ادعایی نداشتند، به تصدی این کمیته‌ها فرا خوانده شدند و بورژوازی وابسته هم که فعالیت کمیته‌ها را در مصلحت خود می‌دید آنقدر عناصر مخفی و برملا نشده داشت که بتواند در این کمیته‌ها رسوخ داده و به وسیله آنها از افراد ساده و نا آگاهی که در کمیته‌ها به کار گرفته شده بودند، استفاده برد. و اگر عده‌ای از انقلابیون صمیمی نیز اینجا و آن جا در کمیته‌ها نفوذ داشتند، این دیگر عارضه‌ای بود که می‌بایست به تدریج مرتفع شود و مرتفع هم

شد. کمیته‌ها در جریان تحول خود از دو دسته افراد تصفیه شد، یکی از ساواکی‌ها و دیگری از انقلابیون. این کمیته‌ها برای حمایت از بورژوازی وابسته و در جهت منافع امپریالیسم «وظیفه تاریخی» بزرگی را به انجام رساندند. فی‌المثل اگر برای تخلیه زمینی که از طرف دهقانان تصرف شده بود مأمورین ژاندارمری می‌رفتند، حاصل کار فقط خلع سلاح مأمورین بود. اما اگر همین مأموریت را مأمورین کمیته‌ها به عهده می‌گرفتند، که در یاهه‌های اپورتونیست‌ها «ارگان قدرت خرده‌بورژوازی مرفه سنتی» نام گرفته‌اند، امکان موفقیت بیشتری داشتند.

ولی بتدریج همچنان که هیئت حاکمه ریشه‌های قدرت خود را مستحکم می‌یابد و بحران اولیه فروکش می‌کند، کمیته‌ها ضرورت وجودی خود را از دست می‌دهند و حتی با توجه به اشتباهات! بسیاری که انجام می‌دهند، زیانبار هم می‌گردند. امروزه در درون هیئت حاکمه انحلال این کمیته‌ها فرضی است که همه آن را می‌پذیرند و تنها بر سر زمان انحلال آن اختلاف نظر دارند.

به هر صورت مبارزات قهرمانانه توده‌ها برعلیه امپریالیسم و بورژوازی وابسته همچنان عمق و گسترش یافته و وحدتی هم که طی آن همه نیروها تحت نام خمینی بدان دست یافته بودند، خدشه دار می‌گردد. روحانیون که بر مبنای همان وحدت، کاستی! را بوجود آورده بودند، بتدریج اختلافات دیرینه خود را بروز می‌دهند و دیگر نمی‌توان چون اپورتونیست‌ها همه روحانیون را با اشاره به وحدت سطحی شان یکی دانست و با اصطلاح توخالی «خرده‌بورژوازی مذهبی» عناصر نامتجانس آنها را در کنار یکدیگر قرار داد.